

تاریخ ادبیات افغانستان

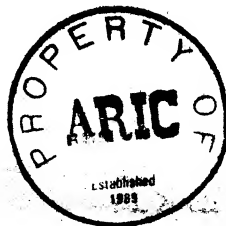
میر غلام محمد «غبار»



سال ۱۴۷۸ هـ. ش

تاریخ ادبیات افغانستان

دورهء محمد زائی ها



تالیف : میرغلام محمد «غبار»

شناسنامه :

نام کتاب	: تاریخ ادبیات افغانستان (دورهء محمدزائی ها)
مؤلف	: میر غلام محمد «غبار»
طرح و دیزاین جلد	: ع. رهرو عمر زاد
طبع اول	: ۱۳۳۰ خورشیدی - کابل
طبع دوم	: ۱۳۷۸ خورشیدی - پشاور
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورسٹی رود- پشاور- Tel: 845134

حق چاپ محفوظ ناشر است

ستاره یی دیگر از آن کهکشان

در این چند ماه پسین باز نام بزرگ و باشکوه میرغلام محمد غبار بر زبانها جاریست، نه اینکه او را از کسانی باید شمرد که نامهای شان از حافظهء مردم زدوده میشوند، بل این تجدید دیدار معنوی بانام، یاد و خاطرهء آن بزرگمرد کم همال بنابر اینست که مجلد دوم کتاب بزرگ «افغانستان در مسیر تاریخ» به کوشش فرزند دانشور آن زنده یاد جناب حشمت خلیل غبار، انتشار یافته و به قول سعدی یک بار دیگر «ذکر جمیل» غبار را بر زبانها افکنده است.

غبار و الامردی که همواره قلم را به آماج بیان وثبت حقیقت به دست گرفت، آن گونه که میدانیم از نوجوانی به یاری آزادی برخاست و در نخستین صف آزادیخواهان قرار گرفت و تا هنگامی که در آغوش احترام جاوید ملت به خواب ابدی فرو رفت از این راه گام واپس نهاد و قامت بلند غرورش در برابر دستگامها و قدرتها دو تا نشد.

او خواست و توانست که بر این خط مقرر مط معوج و وارونهء به اصطلاح تاریخنگاران دهان بین دولتها خط نسخ و ترقین بکشد و برای یک بار هم که شده صحائف تاریخ را با خط جلی بنویسد و حقیقت را در مذبح مصلحت اندیشی قربانی نکند.

از چنین باشکوه مردی اگر صفحه‌ی هم انتشار نیافته یا وسیعاً انتشار نیافته بماند در واقع برگی از دفتر فرهنگ اصالتمند مان به دست تند باد حادثه افتاده است.

واینک بخشی از «تاریخ ادبیات افغانستان» نبشته آن رادمرد در دست ماست. اگر چه آن بهستی روان خود نوشته اند و آقای حشمت خلیل غبار هم تاکید فرموده که تا انتشار «افغانستان در مسیر تاریخ» بیشترین کتابها و مقالات استاد غبار دستخوش نسخ و نسخ عده‌ی از ممیزان و سانسور چیان وابسته به دستگاههای فرمانروا شده اند. شاید در بخشی از بر گهای این رساله نیز بتوان نشان های دست سیاه سانسور را دید، اما آنانیکه با اسلوب و شیوه ویژه استاد غبار آشنایی زرفتر دارند و ترموج روان نستوه او گاهگاه به شگفتی اندر نشان ساخته است میتوانند افزایشها و کاهشها را باز شناسند.

نو اندیشی تاریخ نویس بزرگ در جای جای این رساله که در حدود نیم سده پیش از این نگاشته شده است، سیما مینماید. به گونه مثال ارج نهادن به ادب شفاهی و نیز بررسی آثار عده‌ی از نویسندگان و شاعران باینش انتقادی.

می بندارم تا داوری داد گرانهء روانشاد غبار در باب ارثیهء ادبی محمود طرزی، اصلاً چون و چرا جوی ترین شخصیتهای ادبی کشورمان نیز چنین نکتهء نقد آمیز صریح و عبریان درجایی ننوشته اند، در حالی که لابد عده‌ی در نهانگاه دلهای خویش با غبار هم‌آوا بوده اند و چنین می اندیشیده اند.

میگذریم از اینکه در پرتو نظریه ادبی جدید، تاریخ ادبیات را باید چنین نوشت و مثلاً تا دو سه دهه پیش در این باب، سخن آخر را کسانی چون رنه ولیک ولو کاج میگفتند و امروزه بسین نوگرایان نیز در باب این مقوله چون و چراها دارند و اما ما و اما می که من میگویم اینست که در سالهایی این تاریخ ادبیات نویسی هم وبال گردن عده بی شده بوده و روانشادان استاد غبار، استاد نژیی و پژوهشگر کوشا و آگاه ودانا محمد حیدر ژوبل هر کدام به گونه بی کیفر گناهان (!) خود را دیده اند و ای دریغ!

باری، از کار گزاران «مرکز نشراتی آرش» باید فراوان سپاسگزار بود که این یادگار جلیل استاد غبار به همت ایشان به پیمانیه بی گسترده تر در دسترس هوا خواهان تاریخ و ادبیات سرزمین مان قرار میگیرد.

یاد غبار را همواره گرم و گرامی نگاه داریم!
یاد گلرها و کلرنامه هایش را ارج نهیم!
ناعمش نگین خاتم جاودانه گی باد!!

واصف باختری

بیست و هفتم جدی ۱۳۷۸

پشاور

فهرست عناوین

- ۱ ----- ادبیات دوره محمدزائی ها
- ۱۱ ----- شعراء
- ۱۱۶ ----- شاعره ها
- ۱۲۷ ----- نثرنویس ها
- ۱۴۱ ----- مطبوعات
- ۱۵۱ ----- خوش نویسان
- ۱۵۶ ----- رسامها
- ۱۵۷ ----- ادب پشتو در دوره محمدزائی ها
- ۱۶۱ ----- مولف و نویسنده
- ۱۶۲ ----- تجدد ادبی

ادبیات دورهء محمدزائی ها

اوضاع علمی و ادبی درین دوره

بعد از سقوط دولت تیموریهء افغانستان در قرن دهم هجری و تجزیهء مملکت بدست حکومت های ازبک ما وراءالنهر و صفوی فارس و بابریهء هندوستان انحطاط علمی و ادبی کشور آغاز یافت، زیرا دزنتیجهء جنگهای فارسیها و ازبکها و بابریها شهرهای مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، مرو و غیره از مرکزیت افتاد و کانون صنعت و علم و ادب بیشتر بخارا و سمرقند، دهلی و آگره و اصفهان قرار گرفت، دربارهای ممالک ماوراءالنهر، فارس و هند حتی توانستند علما و ادبا و صنعتکاران افغانستان را نیز در دایرهء خود داخل کنند، مملکت افغانستان که در پارچه های مختلفی تقسیم و به حیث متصرفات اجنبی اداره میشد دیگر توان اقتصادی و آرامش سیاسی خودش را باخته و مجال تنفس در راه احیاء علم و ادب کمتر داشت. لهذا روز بروز قوس نزولی علمی و ادبی خویش را می پیمود.

در قرن دوازده هجری هنگامیکه دولت هوتکی افغانستان بمیان آمد، آنقدر عمر کم و گرفتاری زیاد در کشور فارس داشت که فرصت توحید و تامین مملکت افغانستان و تهیه زمينهء مساعد برای ترقی علم

و ادب در داخله نیافت.

حکومت محلی وابدالی هرات ازدولت هوتکی عمر و فرصت کمتر وساجه، عمل علمی وادبی محدود تر داشت، و متعاقباً سیلاب نظامی، نادرشاه خراسانی ازروی هردو عبور نمود به نوعیکه هیچ کدام را مجال توجه به علم وادب دست نداد.

واما دولت ابدالی افغانستان که ربع قرن را مصروف فعالیت سیاسی ونظامی واسترداد اراضی ازدست رفته، مملکت بود نتوانست به ترقیات علمی وادبی، اقتصادی و زراعتی پردازد. تیمورشاه قابلیت احیای علوم وادبیات را فاقد وزمانشاه بیشتر خیال تسخیر هند درسر داشت. شاه محمود وشاه شجاع هم عمر خودشانرا درتحت تاثیرانتریکه های سیاسی اجانب درجنگهای داخلی وخارجی بسر بردند ولهذا بعد ازآنکه کشور افغانستان برای نیم قرن صحنه آتش وخون گردیده بود دولت ازسلسله ابدالی به خانواده محمد زائی منتقل گردید ولی اینها نیز برای یکقرن همان راه گذشته رادرپیش داشتند.

دوره برادران محمد زائی

ازسال ۱۲۳۳ قمری بعدازکور شدن وزیر فتح خان بدست شهزاده کامران ومغلوبیت شاه محمود بدست برادران وزیردوره تسلط وحکمرانی برادران وزیرفتح خان درافغانستان شروع وتا سال ۱۲۵۴

قمری طپول کشید. در طی این مدت بیست و یکساله برادران وزیر فتح خان از قبیل سردار محمد عظیم خان و سردار شیردل خان و غیره مملکت را بطور ملوک الطوائفی اداره و با برادران دیگر خود چون سردار دوست محمد خان و رحمدل خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و حبیب الله خان (برادرزاده) و غیره در هرات، کابل، سند، پشاور و غیره یازده جنگ با ابدالی ها و امرای سند و رنجیت سنگ حاکم پنجاب و بین خود نمودند، و همچنین حکومت حلی و ابدالی هرات از همان سال ۱۲۳۳ قمری تا سال ۱۲۷۲ قمری در مدت چهل و دو سال هفت جنگ با دولت فارس بقرض دفاع از ولایت هرات نمود، در هر حال بعد از آنکه برادران محمد زائی از جنگهای بیست و یک ساله خسته و بزرگان آنها چون سردار محمد عظیم خان و سردار شیردل خان از بین رفته بودند باین فکر رسیدند که دولتی تشکیل و یکنفر از بین خود را بحیث امیر و پادشاه افغانستان قبول نمایند اینست که سلسله، امراء محمد زائی به میان آمد.

امیر دوست محمد خان

در سال ۱۲۵۴ قمری امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان گردیده و سال دیگر جنگ اولین افغان و انگلیس بعمل آمد و امیر دوست محمد خان بزودی و موقتاً از بین رفته و ملت افغانستان مجبور بود چهار سال این جنگ را (تا سال ۱۲۵۸ قمری) با دولت انگلیس در قندهار،

زرمش، کتر، سنگوخیل، کابل، خورد کابل و استالف، گندمک، جلال آباد و غیره قدم بقدم دوام بدهد.

بالاخره انگلیسها از افغانستان طرد و مجدداً امیر دوست محمدخان به عنوان پادشاه افغانستان وارد و از سال ۱۲۵۹ قمری به حکومت خود دوام داد، در این بیست سال امیر دوازده جنگ در داخل کشور نمود از قبیل جنگهای باجور، هزاره و بامیان و مقرونجر او، تگاو، ماماخیل، بابکرخیل، گجرات، قطفن (تخارستان) و بدخشان، هرات و غیره.

امیر شیرعلیخان

در سال ۱۲۷۹ قمری امیر شیرعلیخان به تخت افغانستان نشست و تا سال ۱۲۹۶ قمری در مدت هژده سال سلطنت خود دوازده جنگ داخلی با خاندان خود در تخارستان، مهمند، باجگاه جگدلك، سیدآباد، قلات، پنجشیر، قندهار، کیجه، مرسل، ششگاو و هرات و میمنه نمود و بالاخره هم خود در جنگ دوم افغان و انگلیس از بین رفت و ملت افغانستان باز مجبور بود سال های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ قمری را در جبال و میدانهای خوست و جلال آباد و قندهار و کابل، آسمانی، چهار آسیا، تپه، مرغجان، شاه جوی و میوند و غیره به جنگهای ده گانه و خونینی در مقابل اردوی انگلیس بگذرانند در نتیجه انگلیسها به تخلیه افغانستان و ادار و دولت جدیدی در مملکت تشکیل گردید.

امیر عبدالرحمن خان

از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۹ قمری امیر عبدالرحمن خان به حیث پادشاه افغانستان با سیزده جنگ داخلی در هرات ، قندهار ، پنجشیر ، نجراب ، ترکمان و پارساء و کنر و منگل ، لغمان ، اندر ، غزنی گک ، ساوکلمان ، هزاره و نورستان و غیره مواجه شد .

همچنین ولایت مشرقی و سرحدی افغانستان از روزیکه اجباراً بعنوان سرحد آزاد و صوبهء سرحد از افغانستان مجزا و داخل حدود دولت انگلیسی هند گردیدند در طول یکقرن صدها جنگ محلی برضد دولت انگلیس و شانزده جنگ بزرگ از طرف تمام قبایل افغانی اعم از بلوچی و سندی ، مهمند و وزیر ، مسعود ، اورگزائی ، شیرانی و یوسف زائی و امثالهم در مناطق بلوچستان و سند ، خیبر و پشاور ، یوسفزی و مهابن و امازائی جدوون ، انبیله و نیرو ، کوهات و وزیرستان و کویته و اتک و لندی کوتل و غیره بغرض حصول آزادی و استقلال ملی و تخلیص خاک افغانی به مقابل دولت انگلیسی هند به عمل آمد ، معلوم است به این ترتیب در مدت تقریباً یک قرن (نود سال) مملکت افغانستان (نود) جنگ داخلی و خارجی نموده ، دیگر فرصت تأمین و تنظیم داخلی و امور اداری و ترقیات علمی و مدنی و پیشرفت حیات اجتماعی نداشت ، در طی این یک قرن امنیت عمومی مفقود و اقتصاد ، زراعت ، صنعت ، تجارت ، علم و ادب

همه دستخوش حوادث شوم نظامی، نفاق های داخلی و جنگهای خارجی بود؛ شهرها ویرانه، کاریزها خشک، اراضی بایر و لهذا ثروت ملی و آرامش زندگی که مولد ترقیبات اجتماعی و افزونی علم و فن است روزبروز کمتر شده میرفت، تا جائیکه اغلب مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب و هیئت و ریاضی وغیره بودند تا درجه صفر تنزیل نمود، و درسگاهای تفسیر و حدیث بسیار محدود و متوقف گردید. مناظرات علمی و تالیفات ازین رفت، و وسایل تحصیل و تشویق علوم ادبیه مفقود گردید. طلبه، باذوق افغانستان مجبور بودند برای تحصیل علوم مذکوره به ممالک توران و هندوستان، عراق و ممالک عربی زبان مسافرت نمایند مدارس انگشت شماری که در بعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط بتدریس فقه حنفی و صرف و نحو و بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم می پرداخت، اطفال افغانستان در مساجد معدودی از فارسی، کتب کریمه و حافظ، سعدی، انوار سهیلی و از پشتو کتب رشید بیان، فواید الشریعه و رحمن بابا، فتح خان، سیف الملوك و امثال آن و از عربی کتب:

صرف بهائی: خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و چند کتاب دیگر ازین قبیل را میخواندند، اطباء کتب طب را در عربی نزد ملاحای عربی دان که ابدأ از طبابت چیزی نمیدانستند فرا میگرفتند، محاسبین مملکت رساله های خلاصه الحساب و انشاء و ترسل، میخواندند.

در شهرها مردم با سواد داستانهای شهنامه، فردوسی، سکندر نامه امیر حمزه، شهزاده ممتاز و چهار درویش را بیشتر مطالعه میکردند و مردم

بی سواد قصه های ابومسلم خراسانی را از دهان قصه خوانها درسریازار می شنیدند. دردهات مملکت افسانه های چهارپری و ورقه و گلشاه خوانده میشد، صوفیون مثنوی مولوی و قصص الانبیا و تذکرة الاولیاء و ادبا بیدل و یوسف زلیخا، و امرا تاریخ فرشته و روضته الصفا مطالعه میکردند پادشاهان کتابخانه های مخصوص و افسانه گویان حضوری داشته که یکی کتب تاریخی میخواند و دیگری افسانه میگفت بزرگ زاده گان هم بیشتر از سواد و تحصیل به شکار و سواری و تیر اندازی متمایل بودند تمام این نوع کتبی که در افغانستان آندوره مطالعه میشد چون مطابع کافی در مملکت نبود یا نسخ قلمی و بسیار قلیل و یا کتبی بودند که در هندوستان و دیگر جاه ها طبع میشدند. در هر حال در این دوره که دوره «فترت ادبی و علمی» بوده از سال ۱۲۳۳ تا ۱۳۱۹ قمری تقریباً نود سال طول کشید. علوم قدیمه و اسلامی در افغانستان روبه انحطاط رفت و علوم جدیده که تا آنوقت مقدرات ملل گیتی را بطور درخشانی تغییر داده بود در مملکت راه دخول نیافت، در تمام کشور نه يك مکتب جدید نه يك درسگاه عملی نه يك کتابخانه عمومی و نه يك موسسه علمی موجود میشد، تنها امیر شیرعلیخان «- ۱۲۷۹ ۱۲۹۶ قمری» که درین میانه مکتب عسکری تاسیس و روزنامه درپای تخت بناه شمس النهار منتشر و کتبی هم در عسکری ترجمه و طبع نمود، بزودی در اثر تعرض انگلیس ازین رفته و تمام موسسات او از قبیل مکتب و مطبعه و روزنامه معدوم گردید و مجدداً محیط اجتماعی کشور را تاریکی طولانی فرا گرفت.

اینست که در طول ایندوره، فترت تعداد اشخاص عالم و فاضل در سراسر مملکت انگشت شمار و اغلب رجال بزرگ بیسواد بودند، بدرجه، که دیگر عالم و فاضل بزرگ یا شاعر و صنعت کار زبردستی مثل دوره تیموریه افغانستان پیدا نشد، اگر فردی پیدا شد مثل سید جمال الدین افغان یا دیگری آنهم نادر بود و النادر کالمعدوم.

پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی و تذهیب و نقاشی رویه ضعف و سقوط میرفت، غزلها به تقلید متأخرین اکثراً بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده میشد. نشرها اغلباً یک نواخت و تقلیدی و فاقد متانت و سادگی قدیم و عاری از صنایع بدیعی و تکلفات دوره متوسطین بوده، ساده نویسی فصیح متأخرین و دوره جدید رانیز نیافته بود.

معهدا حس و ذوق بدیعی و طبیعی ملت بکلی از بین نرفته و همدرین دوره، یکعده شعرا و فضلاء و نویسندگانی به میان آمدند که نگذاشتند چراغ علم و ادب در کشور خراسان که وقتی کانون علم و فضل و تہذیب و تمدن در آسیای وسطی بود بیک باره گی خاموش شود گرچه آثار اینها به پایه و مایه گذشته گان نمیرسید و هم قسمتی ازین آثار به علت اغتشاشات و جنگهای داخلی و خارجی از میان رفته باز در میان آنچه باقیمانده احیاناً آثاری ممتازی و گاهی قابل اعتناء موجود است.

در هر حال دوره فترت ادبی تا سال ۱۳۱۹ قمری طول کشید و ازین بعد که عهد پادشاهی امیر حبیب الله خان و نسبتاً درهژده سال آرامش بدون جنگهای داخلی و خارجی موجود بود زمینہء کوچکی برای نهضت

ادبی و علمی آماده شد در همین دوره دو لیسۀ ملکی و عسکری در کابل بنام مکتب حبیبیه و مکتب حربیه تاسیس شد و روزنامه معروف (سراج الاخبار) به نویسندگی محمود طرزی به انتشار آغاز نمود و هم مطابق سنگی و حروفی در کابل وارد شد.

در سال ۱۳۳۷ قمری (دوره امانیه) دولت جدیدی در افغانستان تشکیل و استقلال مملکت اعلان و معارف جدید در شهرهای مملکت قبول و راه روابط با دنیای مرقی افتتاح و لهذا نهضت علمی و ادبی شروع شد و از سال ۱۳۴۷ قمری به این طرف در عهد پادشاهی اعلیحضرت نادرشاه غازی و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه این نهضت علمی و ادبی تعقیب و توسعه گردیده انجمن های ادبی و تاریخی و پشتو و فاکولته ها تاسیس و جراید عدداً بیشتر و توجهات بلیغی در پیش برد زبان پشتو مخصوصاً بعمل آمد، اینست که از سال ۱۳۱۹ قمری تا امروز دوره تجدد ادبی در افغانستان البته باشکل بحرانی در عرصه تکامل دوامدار و ادبیات مملکت درین دوره اعم از فارسی و پشتو معنا و لفظاً مراحل ذیل را به طور مخلوطی طی می کند.

اول - دوره مجامله و مداهنه و مدیحه سرائی با اسلوب ترجمه تحت اللفظی از السنه بیگانه.

دوم - دوره عصیبت ذوقی و تعقیب خشک حسی با اسلوب مخلوط نیمه قدیم و نیمه جدید.

سوم - دوره آغاز انتقاد علمی و اجتماعی با اسلوب نسبتاً ساده نویسی جدید که هنوز در مرحله تولد و نشو و نما است.

معهدا ادبیات امروزه افغانستان که بطور مجموع ایام صباوت را بایک وضع بحرانی میگذراند امید میدهد که بزودی فصاحت و ساده نویسی جدید جای اسلوب مخلوط و درهم و انتقاد علمی و اجتماعی جای ریا و تعصب و غرور کاذب ذوقی را بگیرد و بار دیگر افغانستان در جهان ادبیات مقام تاریخی خویش را حاصل نماید.

روی هم رفته در دوره محمد زائی تحولات ذیل در ادبیات فارسی و پشتوی افغانستان به عمل آمده است.

الف : بعد از آغاز دوره مجدد ادبی چنانکه اغلباً معمول است لغات و کلمات اجنبی داخل زبانهای افغانستان گردید.

ب : در جنگهای صد ساله ملت افغانستان با دولت انگلیسی هندوستان مجدداً روح رزمی و حماسی داخل ادبیات تحریری و شفاهی زبانهای افغانستان گردید.

ج : در زبان و ادب پشتویک نهضت تازه علمی بوجود آمد. اینک شروع میشود به تذکار اسماء شعراء و فضلاء مولفین و نویسندگان و غیره اهل هنر و خطاطی های افغانستان با نمونه از آثار نظم و نثر ایشان در دوره دولت محمد زائی ، منتها در انتخاب نمونه آثار اینها دقت و تصنع عمدی به کار نرفته و خلاف معمول آنچه منتخب گردید مجموعه از رطب و یابس نظم و نثر ایندوره است تا کما هو حقه تصویری به حقیقت نزدیک از چهره ادبیات آن زبان در برابر خوانندگان قرار گیرد و در تمیز و قضاوت آرای مطالعین آزادانه به کار افتد.

شعراء

انور:

محمد انور مجددی بدخشانی متولد در سال ۱۲۰۰ قمری در بهارک بدخشان و متوفی در قریه خیرآباد بهارک ، مرد فاضل و شاعر منشی بوده در ماوراءالنهر و هندوستان سیاحت نموده است آثار مطبوع او در دست نیست و نمونه کلامش غزل سست ذیل است:

زلف مشکین سایه بان چون ابر برخسار او
خال زنگی پاسبان درگلشن اسرار او
سرو پا درگل زانداز خرامش درچمن
آب از رفتار ماند از حسرت رفتار او
غنچه از لعل لبش کسب تبسم کرده است
چاک زد گل پیرهن از غیرت رخسار او
قمریان با سر و قم گو که آمد او بباغ
فاخته کو کو زنان دریند استفسار او
بلبلان چهچه زنان در گلبن حسنش هزار
سوخته پروانه پر از پرتو دیدار او
در تکلم چون مسیحا مرده را حی میکند
لحن داؤدی است گویا شبیه گفتار او

عمرها شد چون گدایان حلقه بر در میزنم
بوکه بهر بینوا خیر آید از سرکار او
انور از اهل بدخشان سرخرونی کم مباد
تا بصحرا لاله تالعل است در کهسار او

هبا:

هبا یکی از شعراء قرن سیزده افغانستان و از اهل درواز بدخشان بوده شرح حالتش دردست نیست، دیوان ناقصی از انواع اشعار او در بدخشان موجود و ایام حیاتش بین سالهای ۱۲۰۰-۱۲۶۰ قمری تخمین شده غزل ذیل نمونهء کلام اوست:

زگم نامی چو عنقا صاحب نام و نشان گشتم
جرس فریاد محمل بستن هر کاروان گشتم
بهر بزمی گذر تا کردم از قدر سخن سنجی
چو تار سبجه بهر صد دهن یکسر زیان گشتم
گذرای مدعی از دعوی شعر بلند من
به میدان سخن سر باختم معجز بیان گشتم
طلوع صبح معنی میدمد کز مشرق طبعم
بگردونهای مضمون ماه انجم ترجمان گشتم
حیات خضر و اشعار هبا جاوید میماند
باقلم سخن اسکندر صاحبقران گشتم

ذوقی:

عبدالقهار ذوقی دروازی متوفا در سال ۱۲۹۵ قمری از شعراء
آندوره بدخشان در بخارا تحصیل کرده است، بندذیل از یکی مخمسات
و نمونه کلام اوست:

آتشی در خرمن خاشاک شور و شرزدم
صفحه دل را بتار راستی مسطر زدم
زین گلستان تا گلی از عاجزی بر سر زدم
در ساط بی نیازی تکیه بریستر زدم
آسمانرا پست دیدم خیمه بالاتر زدم

سرکار:

سردار شهنواز خان سرکار متخلص به امیر پسر سردار سلطان احمد
خان از شعراء قرن سیزده افغانستان و غزل ذیل نمونه کلام اوست:
سرزلف بتان دام بلا بوده ست دانستم
بلی بر روی هر گنج ازدها بوده ست دانستم
عجب دل برده از من دلربای شوخ طراری
شعار دلبران جور و جفا بوده ست دانستم
مژاد یوانه کرده است آنسرزلف پریشانش
گنه از نگهت باد صبا بودست دانستم

همیشه کار عاشق صبر و طاقت بود در هجران
ولی معشوقه دائم بی وفا بوده ست دانستم
نکردی گر گذر بر کشته زار امیر امشب
ترا از خون من پا در حنا بوده ست دانستم

یاری:

از شعراء معروف قرن سیزده افغانستان و اهل درواز بدخشان است
او در ماوراءالنهر سفر و بدربار امیر مظفر بخارائی رسیده و قصیده ذیل
در مدح امیر زاده عبدالاحد حاکم ولایت گرمینه نمونه کلام اوست. یاری
در زبان دری و هم در لهجه محلی دروازی اشعار بسیاری سروده است:
ای شهنشاه ملایک لشکر گردون و قار
اختر برج سعادت ماه اوج افتخار
آفتاب دین و ملت سایه پروردگار
فخر دوران قره العین شهنشاه بخار
باد دایم اصل و نسل و تخت و تخت برقرار
قصر اقبال بتائید ظفر معمور باد
دیده صبح از غبار مقدمت پر نور باد
نام نیکت چون صدادرشجهت مشهور باد
در سخاوت حاتم طی بر درت مزدور باد
از شجاعت دست بوست رستم و اسفند یار

تا نهادی بر سریر دولت عالی قدم
ظلم و بیداد است یکسر جاده پیمای عدم
صبح رحمت میزند جوش از سواد شام غم
لطف و احسانت مساوی بر ذلیل و محترم
فی الحقیقت در طریق سلطنت اینست کار
تا گل رویت ببوسستان خلافت جلوه داد
سرو از رشک قادت پانندرون گل نهاد
در چمن بخرام و بین ای سرور عالی نهاد
بهر تعظیم جلالت دست بست و کف کشاد
در تواضع بید مجنون در دعا برگ چنار
با دخیل قامتت از باغ دوران بهره مند
دوستانت سرفراز و کامیاب و ارجمند
ترک چشمت را مبادا زرنج مخموری گزند
دشمنت با دأ ذلیل و عاجز و خوار و نژند
در دو عالم سرنگون و روسیاه و شرمسار
ای فدایت یاری سرگشته، زار و زیون
در جناب حضرتت جرمم گذشت از حد فزون
من که و مدح تو ای شهزاده، صاحبقران
در تلاطم گر نباشد بحر بخشایش کنون
روزگارم منقلب گردید و از کف رفت کار

یاری به لهجه، محلی دروازی میگوید:

عقل و ذکاوت و فهم ای بی خور^(۱) نجومی
جرغات و شیر قیماق ای کاو فر^(۲) نجومی
مبگوم شعر خالص رنگ خلائق گه
ای گاو و خر نوامیم لاق و لپس^(۳) نجومی
هستم همیشه یاری در جستجوی مضمون
همرنگ مردم زنگ در کوچه خر نجومی

طرزی:

غلام محمدخان طرزی از معارف رجال و شاعر قرن سیزده افغانستان
و صاحب دیوان مطبوع و مثنوی نغمه، حجاز در فارسی و عربی است.
قصیده، ذیل در مدح علامه سیدجمال الدین افغانی نمونه، کلام
اوست:

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیز روح انگیز و روح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل
موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا

۱- بیخبر. ۲- گاو بی گوساله. ۳- لباس و متاع کهنه.

چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور
دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حسیب ویاور گلشن رقیب ورهبر گلشن
خطیب و منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه وزوبر روی گل غازه
ازو درگلشن آوازه وزو دربوستان غوغا
به طفل غنچه او دایه بچنگ لاله او مایه
بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ و آب ازوی بسنبل پیچ وتاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی دوچشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده به گل چون زنگ جوشیده
بقد شاخ پوشیده زغنچه دیبه مزبیا
رخ چون گل عرق کرده جواهر درطبق کرده
قبای غنچه شق کرده چو جیب لاله، حمرا
بشاخ سرو وتخت گل نشسته قمری وبلبل
یکی درشیون وغلغل یکی درچهچه و آوا
رخ گل دربهارستان بدان سان کرده کارستان
که مانی درنگارستان زنقش دلکش زیبا
بجسم لاله نعمان چنان ازلطف بخشد جان
که برطبع خرد مندان کلام نغز مولانا
جمال الدین نام آور سخن فهم وسخن پرور
خردمند و هنرگستر فلک قدر و ملک سیما
فلاطون ازغم رویش کند تب لرزه درکرویش
اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا

ترانطرزی ثنا گوید هزاران مرجبنا گوید
بصدق دل دعا گوید چه درسراچه درضرا
توئی عالم توئی عامل توئی عارف توئی کامل
توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا
فصاحت را توسحبانی بلاغت را تو حسانی
عرب را شیره ، جانی عجم را دیده ، بینا
توئی کشف نکو کاری توئی برهان دینداری
توئی فرهنگ هشیاری توئی قاموس استغنا
توئی برسالکان رهبر توئی برکاملان مهتر
توئی برسروان سرور توئی برخواجه گان مولا
تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی
تواندر بحر عرفانی درخشان گوهر والا
کدامین قطره آبستی که رشک درنابستی
قبول خاص وعامستی بجا بلقا وجابلسا
چه نسبت بابشر داری که صد گیتی هنر داری
چهادرزیرسر داری که سرها داری اندرپا
تو نورافغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر
توجان افغانستان پیکرتوروح افغانستان اعضا
الاتا نویهار آید درخت گل به بار آید
زخاک مرغزار آید شمیم عطر عنبرسا
بهار خاطرت خرم مبرا ازخزان غم
چوبوی نافه مشکین دم چوروی غنچه روح افزا
نه ماه مصرو شام استی که خورشید تمام استی
تو افغان رانظام استی زرای روشن والا

عنَدلیب :

محمد امین متخلص به عنَدلیب پسر غلام محمد خان طرزی متولد
در سال ۱۲۶۸ قمری و متوفی در شهر قندهار بسال ۱۲۸۶ قمری. جوان
شاعر و صاحب دیوان سه هزار و چند صد بیت است که نسخه، قلمی آن
موجود است.

غزل ذیل نمونه کلام اوست:

خم طرازبهای آهم پیچ و تاب کاکل است

دود دل در زلف اگر پیچد سراسر سنبل است

ازدهانش آرزوی دل شنیدن دور نیست

غنچه گل آشیان ناله های بلبل است

از شکستن ساغر دل مستی سرشار داشت

دُرترنگ شیشه، می انتقام قلقل است

شاه بازچشم ازس بر جگرها زخم ریخت

غمزه ات بر کبک دل شاهین خنجر چنگل است

دردل از ضبط نفس مضمون رنگین نقش بست

بواگر آسوده گردد غازه، رنگ گل است

طرز شیرینش بصائب بسکه پهلو میزند

از قدوم طرزی ما اصفهان در کابل است

گفتگو می خواهد از دل وقت عشرت هرنفس

نغمه، مینای قلیان یکسرا پا قلقل است

از بهار عکس گلبرگ عذارش عنَدلیب

کهکشانشان بردامن گردون خیابان گل است

میر یوسف علی :

ازامراء باذوق محلی بدخشان و حاکم رستاق بود او در نیمه قرن سیزدهم هجری در رستاق حکومت داشته و بالاخره در یک نفاق داخلی و هجومیکه برادر زاده اش میرشجاعت بن میر زمان الدین بر علیه او برد در حالیکه به تلاوت قرآن کریم در مسجد مشغول بود کشته شد. میر یوسف علی خان دارای طبع شعر و مایل به ادبیات بود اینست نمونه کلام او:

خنجر ناز که امشب ریختی خونم بخواب
ارغوان آساز سرتاپای گلگونم بخواب

شرر کابلی :

کلب علی شرر کابلی ابن میرزا جعفر قندهاری دبیر وزیر فتح خان و صاحب دیوان غزلیات است که نسخه قلمی آن نزد عبدالاحد خان کواسه او در چندول کابل موجود است. نمونه کلام:

نه بهر دل نه بهر دیده درآ
ای بست دیده درآ دیده درآ
از پی دل چو در آئی جگرم
مرد می کن زدر دیده درآ

دیده برادر قدم دیده برو
جان من دیده بر آ دیده در آ
هر دل و دیده بفکرونظر است
نه بهر دل نه به هر دیده در آ
چشم زخمیست بهر چشم گرت
چشمه مهر بود دیده در آ
دل اگر یافتی اندیشه مکن
همچو غواص گهر دیده در آ
شوخ چشم از سیاهی رم کن
همچو آهوی سیه دیده در آ
در حریم حرم دوست شرر
وادی عشق نور دیده در آ

میرزا :

احمد خان متخلص به میرزا متوفی در سال ۱۲۷۵ قمری از شعراء کابل و آثار پراکنده اش در خاندان او موجود است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

بخون میغلطم از یاد نگاه چشم جادویی
به آتش میخورم صد غوطه همچون تار گیسویی
دمادم مرغ دل را برق حسنش میکند بسمل
ندارد طاقت زخم دگر از تیغ ابروئی

درون پردهء دل باخیال نازنین خود
عجب خوش خلوتی دارم بخلق و خوی نیکوئی
جنونم وحشت ایجاد است دربزم وصال تو
سراغم گسر کنی دارم رم جولان آهوئی
شکست رنگم ازضعف نفس خون میکند طاقت
چسان آئینه دارم درمقابل یابر روئی
ندارد طاقت وامکان دماغ وضع آسایش
شکست چینی فغفور باشد وهم یک موئی
زبان درکام میگنجد نفس درسینه میدوزد
چسازم «میرزا» بادلبر شوخ سخنگوئی

میرزا محسن مستوفی :

ازشعرای محاسبین قرن سیزدهم و معاصر امیر دوست محمد خان
بوده مرثیه، معروف او درمرگ امیردوست محمد خان درجلد دوم سراج
التواریخ ثبت است.

مقطع ذیل ازنعته نمونه، کلام اوست:

محسن ازاهل وفا خوانمت آنگه که شوی
سگ دنباله رو قافله سالار حجاز



احمد خان :

احمد خان پسر امیر دوست محمد خان متولد در سال ۱۰۲۴۵ قمری و متوفی بسال ۱۳۱۵ قمری در شهر پشاور از شعراء آن عصر و صاحب دیوان غزل و رسالات منظوم گلشن حیرت (شمایل نامه، نبوی صلعم) و گلشن مجددی (در مناقب سلسله، نقشبندیه) است و نمونه کلام او در حمد حضرت باری اینست:

بازخم فکرتم آمد بجوش
داد به مستان وفا جام نوش
نشء سخن گشت بحمد خدا
آنکه فنا را بود از وی بقا
قدرتش از خاک برآورده سر
رنگ بصد رنگ برنگ دگر
نقش زده بر ورق آب و گل
کلك کلامش سخن دل بدل
عالم کن جلوه گهء ذات او
جلوهء آئینهء مرآت او
ذره ذرات از او در سمع
ماه و خور از ذره او در شعاع
موج خیالش زده بر روی آب
نقش فنا بر ورق آفتاب
صد شررافکنده بدل سنگ را
آئینه پرداخته زان زنگ را

سالک :

مرزا محمود سالک بالاحصاری کابلی از شعراء عهد امیر دوست محمد خان و صاحب دیوان اشعاری مرکب از مَدایح، غزل، رباعی، مثنوی، ترجیع و غیره است.

نمونه کلام در وصف شهر کابل:

برهی مغ بچه، گفت مرا
که گر از اهل رهی هم رهم آ
کابل آخواجه که دیدن دلورد
دو طرف شهر و میانه دریا
چون جداول همه جا انهارش
اندر آن صفحه فتادست بجای
در ذوایق به خصایص آبش
هست نعم البدل آب بقا
رسد از عطر شمیش به مشام
نگهت نافه، آهوی ختا
شق به شق قلم افتد هر دم
التیامش دهد از بسکه هوا
خاک پاکش گل گلخیز بود
روح آن را بحسه، روح فزا
باغ آن رشک گلستان ارم
شهر آن جنت فردوس نما

سبزو برگل چمنش چون طأوس
وطنش نیز دراوطان عنقا
هست هر سوز خیا بانهایش
بهر گم کرده رهان راهنما
شاه و شهزاده که دیدن نتوان
از تلالو سوی شان چون بیضا
شده از فرط جواهر هر یک
پر شکوفه چون نهال از دیما
دافع ظلم و ستم را فع عدل
معدن فیض و کرم کان عطا
خان و خانزاده، افغانیه
فی المثل رستم ثانی بوغا
جملگی شیر کش و پیل افکن
هر یکی صف فگن و صف آرا
شال پشمینه، کشمیر به سر
در بر از جامه، زر تار قبا
دختران شان همه حوری رویست
پسران شان همه غلمان سیما
رو برو ناشده با آن چون زلف
می برد کاکل این دل ز قفا
جمله معقول در اطوار سلوک
بلکه مطبوع ز پیر و برنا
اهل کابل چو صباح صادق
دم نیارند زدالابه صفا

جاناب محکمه شود دورش بین
صدر کالیدر چو انجم علما
قاضی ومفتی وشیخ وخواجه
واعظ ومحتسب امر قضا
دیدن شاعر ومساحان نیز
می دهد روی تو را بنا حکما
چه اطبا که در آن یونان است
چون فلاطون و ارسطو دانا
مطلع الهند خراسان مقطع
مظرف البر غریق الغما
گر بخواهی رهی ازما و منی
پی من آ تو به حصار بالا
مثل شاهین وهما کن پرواز
داخل میکده شو بی پروا
جام از پیر خرابات بگیر
سرمگیر ارقدم اهل سخا
هرکس اندوخته ازوی چیزی
سالک آموخته الله کفی

ابن قاضی :

قاضی میرحسین متخلص به ابن قاضی پسر قاضی فتح الله خان
ومعاصر امیردوست محمدخان وصاحب دیوان مطبوع (طبع لاهور سال

۱۳۳۳ قمری) مرکب از غزل و مخمس ، مسدس ، بحر طویل و غیره است
نمونه، کلام از تخمیس او بر کریم:

الهی کرم کن براحوال ما

مسوزان ز قهرت پروبال ما

مبین از غضب سوی اعمال ما

کریم بخشای بر حال ما

که هستیم اسیر کمند هوا

واسع :

میرزا عبدالواسع خان طبیب متخلص به (واسع) پسر میرزا لعل
محمد خان متخلص به «عاجز» متولد بسال ۱۲۰۸ قمری مثل پدر شاعر
دربار امیر دوست محمد خان بوده، نسخ دیوان اشعار او در خانواده اش
موجود و غزل ذیل نمونه، کلام اوست:

در تبسم هر کجا آن لعل خندان بشکفد

غنچه از جوش طراوت صد گلستان بشکفد

هر کجا در جلوه آن کان ملاحهت بگذرد

بر زمین شور قیامت صد نمکدان بشکفد

بگذرد از ناز اگر بر مشهد دل داده گمان

سرو روید نرگس شهلا دمدم جان بشکفد

گر صبا آرد نسیم جعد مشکینش بباغ

سرزند سنبل بچندین پیچ وریحان بشکفد

آن بهار ناز واسع گرمرا آید به بر

غنچه، یاسوع من امید است آسان بشکفد

عباس :

محمد عباس خان ابن سردار سلطان محمد خان طلائی متولد بسال ۱۲۵۲ قمری در کابل، متوفی در سال ۱۳۴۳ قمری خط خوش مینوشت و شعر میسرود دیوان اشعاری بنام «گل عباسی» داشت که مفقودالخبر است. و کتابی هم بنام «جواهر خمسه یا عناصر اربعه» دارد، عباس خان در ممالک هندوستان و عراق و شام سیر و سفر نموده است.

نمونه کلام:

تقسیم اوقات

چو داری بسر عقل و هوش و تمیز
مکن صرف بیهوده عمر عزیز
نباید عبث بگذرد روزگار
بکن روز را منقسم بهر کار
چو آغوش رحمت کشاید شفق
بعجز و تضرع برو پیش حق
گهی محفل از قبیل و قال کتاب
گهی واقف از دخل و خرج و حساب
گهی با فقیران شوریده حال
گهی صحبت و مجلس عم و خال
گهی با محبان صاحب هنر
گهی ازستم دیده گان باخبر

گهی گوش بر ساز سارنگ و چنگ
گهی واقف از تیغ و توپ و تفنگ
گهی دلبر سیمبر در کنار
گهی سوی صحرا ز بهر شکار

نمونه دیگر

مرا با مسلمان سر جنگ نیست
که از کینه در سینه ام رنگ نیست
مسلمان به سختی کند گرفتار
بعجزو به نرمیش گویم جواب
مرا هر چه بغض و عناد است و کین
بکفر فرنگست از بهر دین
به پیش تو ازیشه، کمترم
بر زم فرنگی چو شیر نرم

مشرقی :

سردار مهردل خان «مشرقی» تخلص از رجال معروف قندهار
و صاحب دیوان اشعار حاوی غزلیات، مثنوی، قطعه و امثالهاست که
نسخ خطی آن در کتابخانه دارالتحریر شاهی افغانستان و نزد اشخاص
موجود است، مشرقی از شعراء ذواللسانین (فارسی) و (پشتو) قرن

سیزدهم افغانستان محسوب ، و اینست نمونه ، کلام او:

شنیدم یکی مردم بارای وهوش
همیگفت دربزم باشمع دوش
که ای روشن از نور تو بزم ها
ترا درتسه ، پاسست ظلمت چرا
چو شمع این سخن رازدانا شنید
ازین طعنه اش نیش بر دل رسید
زبانای زشعله بر آورد وگفت
بمعنی چنین گوهر راز سفت
چو از نور من انجمن روشن است
چه غم گر مرا در بظلمت تن است
خوشم هر نفس گر مرا سررود
که از شعله ام بزم روشن شود
سرا پا همیسوزم از بهر آن
که کلفت شود محسو از دیگران

میان عبدالباقی مجددی:

از مشاهیر صوفیون کابل در قرن سیزدهم متوفی ۱۲۸۷ قمری
ودارای طبع شعر بوده آثار پراگنده اش موجود و غزل ذیل نمونه ، کلام
اوست:

عاشقانهی که زخویشست دما دم دم شان
میشود زنده بسی مرده زفیض دم شان
مقصودو مطلب شانست رضا جوئی یار
نی جهان مطلب شان نی زجهنم غم شان
ازره، صدق شده جمله بیادش موصول
جبرئیل است درین بادیه نامحرم شان
حشمت هردو جهان را بدو گندم ندهند
کرده تعلیم چنین نیک روش آدم شان
رزق شان نور تجلی جمال احد است
قانعانند نباشد غم بیش وکم شان
ساحت سینه، شان پاک زآلایش غیر
جز خیال رخ دلبر نبود محرم شان
لوح محفوظ یقین سینه، ایشان باشد
احتیاجی نبود هیچ بجام جم شان
عین جمعند ندارند سوی تفرقه کار
نتواند که زند چرخ فلک برهم شان
حشمت شاهی عالم بگدائی بخشند
سائل افتاده بدر همچو گدا حاتم شان
شاد مانند بتوحید گریزان زدوئی
وهم غیر است بخاطر غم شان ماتم شان
من طلبگار چنین طائفه ام ای باقی
از کرم ساز خدایا تومرا همدم شان

ولی طواف :

ولی محمد متخلص به «ولی» ابن علی محمد کابلی متولد سال ۱۱۶۸ قمری پدرش مردفاضل بود دربتخاک کابل مزرعه، داشت پسرش صغیر بود که او از دنیا درگذشت و ولی بی تعلیم ماند ولی در داخل افغانستان و پنجاب سیر و سیاحت کرد. چون طبع خداداد و روانی داشت مثل سیل شعر میریخت، ولی چون خودش سواد نداشت و اشعارش را توسط دیگران تحریر میکرد اغلب آثار او از ضبط و تحریر میماند. بعدها میرزا محب علی کابلی از رفقای ولی همت به ضبط اشعارش گماشت متأسفانه ازین مجموعه نیز اطلاعی در دست نیست ولی در اوائل طوافی کرده در بازارهای کابل میوه میفروخت و در اواخر عمر عزلت گزین شد بالاخره در محرم ۱۲۸۸ قمری خانه، ویرانه اش فرو افتاد و ولی را با آنده اشعاری که نوشته باخود داشت از بین برد ولی که یکصدویست سال عمر کرده بود در ناحیه، غری قلعه، هوشمند خان جنوبی کابل دفن شد. چهل سال بعد از مرگ ولی یکی از شعرای کابل «مهجور» اشعار پراکنده، ولی را از نزد مردم جمع و به غرض طبع و نشر مجموعه، ترتیب کرد. سردار نصرالله خان نائب السلطنه برادر امیر حبیب الله خان که دعوی ادب پروری داشت این مجموعه را گرفت اما فرصت نیافت و امروز از آن هم اثری نیست، ولی به علاوه غزل، رباعی هم میگفت و مثنویات شیرین دارد.

نمونهء کلام:

خوش بود صحبت خوبان که شوم محرم شان
کورخواهم زخدا دیدهء نامحرم شان
کجروی تا بکی ای چرخ مداری دوسه روز
مدد ای بخت دمی کن که بدام آرم شان
روزگار ار دهم دست نهان از مردم
مردمک وار به چشم سرخود دارم شان
عالی زخمی شمشیر همین طائفه اند
منتظر چشم جهان است پی مرهم شان
شهر درهم بزنند ومژه بر هم نزنند
حاکم خط مگر از فوج زند برهم شان
ترسم از ساحری اینقوم مبادا افتد
رشته درگردنم از زلف خم اندر خم شان
سرفرو غنچه صفت برده ام از فکر به جیب
دل به تنگ آمد ویکدم نشدم همدم شان
سوی آهو نگهان بین بفسون چون صیاد
هان حذر ازنگهء گرم خود وازرم شان
کلبه ام رشک گلستان شود البته ولی
گر به بیت الحزن خویش شبی آرم شان

ملك:

محمد حسن خیاط کابلی متخلص به «ملك» درمعیت سردار
محمد ایوب خان پسر امیر شیرعلی خان کار میکرد اوطبع شعر داشته
وبعضاً بشعر سرائی مشغول میشد، اینست نمونهء کلام او :

دروصف باغ غمله، علاقهء جلال آباد.

اگر حافظ به بیند طرح باغ غمله، ما را
بسرو نازاو بخشد سمرقند و بخارا را
چو بیند سبزه و آبش نیارد بر زبان دیگر
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
نوای شارو و مینا و عطرنرگس و شبو
چنان بردند صبر از دل که ترکمن خولین یغما را
شمیم از پردهء برگ گلش چون شد برون گفتم
که عشق از پردهء عصمت برون آرد زلیخا را
ندارد حاجت میم فرنگی اندرین گلشن
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا
کهن سرو از زبان سبزه گوید نونها لان را
جوانان دوست تر دارند پسند پیر دانا را
مشو هر گز ملول از گرمی و باد جلال آباد
جواب تلخ میزبید لب لعل شکر خارا
ملك تضمین شعرخواجه می باید درین گلشن
که برنظم تو افشانند فلك عقد ثریا را

مهجور :

عبدالستار مهجور کابلی ابن ملاخواجه محمد متولد بسال ۱۲۶۲
قمری و متوفی بسال ۱۳۱۶ قمری در شهر کابل از شعراء عهد خود بوده
ناظم و مؤلف آثار ذیل است:

مجموعه، مخمسات (متعلق کتابخانه، نائب السلطنه نصرالله خان
بوده) کلیات (شامل غزل، قصیده و رباعی) مصباح المنیر، سیاحت
نامه هند، بزم وصال، مجلس آراء، مخمس کریم، یوسف وزلیخا،
مهجور در آخر عمر نابینا و به عمر ۹۵ سالگی از دنیا درگذشت .
نمونه، کلام او :

فرصت درخون طپیدن نیست نخجیر ترا
آفرین باد از رسائی شست زهگیر ترا
گر فرود آید مسیحا از فلک بهر علاج
غیر مردن چاره نبود زخمی تیر ترا
جان دهد بسمل بزودی زانکه استاد ازل
داده زالماس نگاهت آب شمشیر ترا
بهر قتل بیدلان امروز در گلزار حسن
باغبان بنهاده بر گل دام تزویر ترا
گریه، بیهوده کم کن غمزده مهجور عشق
می نشوید آب دیده خط تقدیر ترا

ادیب پشوری :

سید احمد ادیب پشوری ابن سید شهاب الدین متولد بسال ۱۲۵۵
قمری در علاقه، پشاور و متوفی در سال ۱۳۰۹ شمسی در طهران ، ادیب
در پشاور تحصیل و به سن (۱۸) در کابل ساکن و باز به غزنی کشیده

دو سال در آنجا زیسته و متعاقباً بهرات رفته است. ادیب ازهرات به مشهد سفر ومدتی در آنجا به تدریس علوم پرداخته و بالاخره در سال ۱۳۰۰ قمری به طهران سفر واقامت اختیار کرده است، ادیب در علوم ادبی و عربی والسنه، پشتو و فارسی وارد و عربی دست داشته و بر بعضی کتب فلسفی حاشیه نوشته است او ترجمه، اشارات و شرح آنرا شروع و کتب بیهقی و ناصر خسرو را با حواشی و تصحیحات برای طبع آماده ساخت بعلاوه ادیب شاعری زبردست و محکم بوده کتاب منظوم «قیصرنامه» اش در حیرتقارب بالغ بر تقریباً سی هزار بیت در تمجید از رشادت شاه و افسران جرمنی در جنگ اول بین المللی مدون گردیده است و دیوان اشعار ادیب بسه هزار بیت میرسد.

نمونه، کلام:

دفتر جهان

بگوینده گیتی برازنده است
که گیتی ز گوینده گان زنده است
سخن چشم و گوینده چشم آفرین
سراپای گیتی بدین چشم بین
ز آغاز کیهان و انجام وی
سخنگوی بنمایدت راه وی
سخن از سخنگوی دانا به است
سخن های نادان ستوهی ده است
کسی کو ز دانش برد توشه،
جهانیست بنشسته در گوشه،

نیکو کار اندر جهان مقبل است
که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتر است این جهان ای پسر
نیشسته در آن نامه ها سرسرسر
به نیکی نویس اندر آن نام خویش
که تابهره یابی ز ایام خویش

میر الفت :

میر مجتبی الفت کابلی ابن میر مرتضی ابن میر واعظ مشهور
متولد به سال ۱۲۲۴ قمری و متوفی در سال ۱۲۹۸ قمری از شعراء کابل
و صاحب آثار پراکنده است ، غزل ذیل نمونه کلام اوست:
تا بسیر چمن آن قامت دلجو رفته
پابگل تا بکمر سر و لب جو رفته
خشک شد نافه مشکین به جگر آهو را
تاز چین سر زلفت به خنق بو رفته
وقت را بند شو ای غافل فرصت که نفس
مانده گردی بنظر کزرم آهو رفته
آفتاب از غم عشق تو مگر بیمار است
که مسیحا بفلک از پی دارو رفته
الفت از کلفت هجر رخ دلدار منال
میرود آب دگر بار که درجو رفته

عزیز :

سردار محمد عزیز خان از شعراء قرن سیزده افغانستان بوده و اشعار پراکنده اش موجود است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

مصرعی را هر که موزون میکند
در حقیقت صد جگر خون میکند
شد جنون من ز بس کامل عیار
بسخودی تعلیم مجنون میکند
شعله، حسن تو صد دل دردمی
واله و حیران و مفتون میکند
طفل اشکم از روانی با لیقین
عالی را رود جیحون میکند
طوطی طبع عزیز خوش کلام
هر زمان سرتازه مضمون میکند

حیرت :

میرزا محمد ابراهیم حیرت متولد در سال ۱۲۵۰ قمری در شهر کابل از جمله شعراء و منجمین و منشیان عهد امیر شیرعلیخان بوده در دربار امیر عبدالرحمن خان ماموریت انشاء داشت. اشعار او اغلباً از بین رفته و خودش در جرم بدخشان در سال ۱۳۳۸ قمری از دنیا گذشته است. اینست نمونه کلام او:

ای اشك سسرخ بررخ زردم چكیده رو
چون طفل مکتبی بدبستان دویده رو
خواهی که بگذرد سرت از فرق فرقان
مانند ماه یکشبه قد خمیده رو
از تنگنای عالم فغانی بصد شتاب
بارگران ز دوش بیفگن جریده رو
بگذر ز رنگ و بوی گلستان پر خزان
عطری ز زلف یار بگیر و شمیده رو
حیرت به بیکسان وضعیفان بینوا
دستی ز لطف بر سر هر نیک کشیده رو

امضاء:

سردار محمد حسن متخلص به «امضاء» و معروف به «سیاه» ولد
محمد قلیخان حفید وزیر فتح خان مدفون در جوار مزار شیخ رضی الدین
علی لالا در کنار قبر وزیر فتح خان از شعراء قرن سیزدهء افغانستان
و آثار پراکنده اش در دست است. نمونهء کلام او:

غزل

شوخ بیباکی که با اغیار ساغر میزند
بردل افگارم هر دم نوک خنجر میزند

تاترشع برلبش ازسافر می او فتاد
عکس می صد طعنه بر یاقوت احمر میزند
بر رخس بیباک نتوان دیدگان حسن وجمال
ناچخ اندر چشم اندر چون خورشید خاور میزند
سرو درگلشن بیباد قسامت رعناى او
ازپر قمری همیشه خاک بر سر میزند
من زجوش نوبهار حسن او دانسته ام
اینکه مشکین خط ز گرد عارضش سر میزند
ازکمانداری چشم مست او مفهوم شد
راه دین را عاقبت این شوخ کافر میزند
بهر بسمل گشتن تیر نگاهش زاشتیاق
مرغ جان درجسم بیمار حسن پر میزند

درتعریف زمستان علاقه، تیرا:

عیدجمشیدی گذشت اکنون جلوس بهمی است
زال گردون را ازین غم سینه روزن روزن است
درغم مسرگ فرامرز ربیع رودابه وار
چرخ نیلی پوش گوئی روز و شب درشبون است
پنجه، لرزان خورشید این چنین زیر سحاب
دست سرما خورده گوئی در ته، پیرهن است
اختر شبگرد شبها کاینچنین تابد به چرخ
درسراغ مال گوئی چشم او بر روزن است

آب دریا را زبس یخ برسر یخ بسته است
کس نداند توده یخ یا که کوه آهن است
کوه ودشت ملک تیرا از بیاض برف و یخ
چون بیاض صبح صادق سرد اما روشن است
سبز پوشان چمن را خود چه پیش آمد که باز
دامن گلشن زخار و خس برنگ گلخن است
همچو پیران باغبان پیر گرید روز و شب
شاخ بشکسته به چشمش مردهء نستیهن است
بید مجنون در چمن وامانده بی برگ و نوا
لیلی گل را زسرما تیره شمع مدفن است
می نماید نونهالان در نظر توغ مزار
وین صدای زاغ گویی مویه، بیوه زن است
کاریخ بندی بزودی چون زبس بالا گرفت
هر چناری در نظر چون رستمی در جوشن است
نی بدل تاب و قرار و نی به تن پای قرار
زندگانی تلخ شد ای مرگ وقت مردن است
نی طعام گرم خاصه نی شراب خوشگوار
نی فستیله در چراغ خانه ام نی روغن است
نی حریف خوش کلام و نی رفیق نکته دان
نی نگار دلریا نی دلبر سیمین تن است
اشک خونینم شراب و مرغ دل از غم کباب
نقل ما آه دمامد قرص نان از ارزن است

اندرین موقع دو مصرع خوش بخاطر او فتاد
یاد دارم از کتاب و نی ز اشعار من است
مجلس ما را شراب و شاهی درکار نیست
نان خشکی گریه دست آرم بشکن بشکن است
دارم از سرمای تیسرا طرفه بزم خسروی
قد کمانچه صوفه طبله خلط سینه نی زن است

حمید کشمیری:

حمید کشمیری یکی از شعرای حساس قرن سیزدهم هجری است که با تاریخ ادبیات افغانستان تعلق قطع ناشدنی دارد بعد از جنگهای ملی اولین افغانستان با دولت انگلیسی هندوستان از سال ۱۲۵۵ قمری شروع و چند سال دوام نمود. این شاعر حساس انگلیخته شده و قسماً وقایع این جنگ مشهور و رشادت های تاریخی قهرمانان افغان را بنام «اکبرنامه» منظوم و منصفانه اینکار نفیس را انجام داده شاعر در مقدمه این منظومه میگوید که نظم او بغرض اخذ زرو سیم نبوده و هم اشاره میکند که از راست گوئی او اکبریان (اشاره به پهلوان ملی افغانستان وزیر اکبرخان غازی) نرنجند در حالیکه از راست گوئی او بیشتر انگلیسها رنجیدند و بلافاصله شاعر تجارت پیشه را بنام قاسم علی تأیید کردند تا منظومه تازه در موضوع جنگ اولین افغان و انگلیس انشاء کرد و بزودی جامه طبع پوشیده در بین مردم منتشر گردید. برای اینکه شاید بتواند از تاثیر گرم اکبرنامه در روح خوانندگان آزادی خواه

تا اندازه ، بکاهد ولی این يك مدافعه، اضطراری وموقتی بود وحقیقت همیشه زنده میماند درحالیکه تبلیغات وپروپاگند عمر کوتاهی دارد. مضامین اکبرنامه به حیث شهنامه، قرن نوزده هم افغانستان زبان بزبان وسینه بسینه تا امروز دربین ملت افغانستان سیر میکند ونسخه های خطی آن درکتابخانه های اشخاص بسیار است وامید است روزی به طبع برسد.

جنگهای ملی افغانستان با انگلیسها ازسال ۱۲۵۵ قمری تا ۱۲۵۸ قمری طول کشید وحمید کشمیری منظومه رزمی وحماسی غرور انگیز خودش رادرسال ۱۲۶۰ قمری یعنی دوسال بعد ازفتح افغانستان وسه سال پیشتر ازمرگ قهرمان ملی افغان وزیر«اکبرخان غازی» (متوفی درسال ۱۲۶۳ قمری) دربحر تقارب تکمیل نمود که اینک نمونه ازآن بنقل ازنسخه، قلمی متعلق پشتو تولنه کابل، که موافق بانسخه قلمی متعلق مدرسه، رفیع الاسلام پشاور است دراینجا آورده میشود.

کشته شدن برنس و به غارت شدن خزینه، فرنگیان وجوش عوام
برفوج فرنگی درکابل

بدی میکنند هر که کردار خویش

سرانجام کارش بد آید به پیش
چه خوش گفته است آن نکوکارمرد

کم آزار بینند کم آزار مرد

چو جیونی نکو تخم نیکی بپاش
بخود نیک خواهی بکس بد مباحش
بود خوشنما تخم بد وقت کشت
ولی بردهد عاقبت نیک زشت
خوانین کابل چو نزد یک شاه (۱)
بد یدند بسیار اندک سپاه
محمد زمان (۲) گفت با یاوران
که ای هوشیاران و نام آوران
ملک کم سپه لاتمه (۳) جنگی است مست
ترنم نیوش و صراحی پدست
نشسته است «برنس» به عجب قمام
ازین به دگروقت باشد کدام
زمان دیر شد جای تأخیر نیست
تحمل گزیدن ز تدبیر نیست
مبادا که خر گوش آگه شود
شکار از کف و وقت بیگه شود
بتازید بر برنس بد گهر
بسازید کارش بوقت سحر

۱- یعنی شاه شجاع ابدالی که با فوج انگلیس بر پای تخت حکمرانی میکرد و طرف عداوت ملت قرار داشت.

۲- نواب محمد زمان خان از سران ملی افغانستان

۳- لارڈ لقب انگلیسی.

ز تیغش بپاشید بر چهره آب
که تاشوید از چشم او کجَل خواب
به ایجاب حرف صلاحی که بست
خوانین نهادند برسینه دست
به قصد شبیخون شب چون خروس
سحر گه ز پرده فرو کوفت کوش
محمد امین^(۱) و عبدالسلام^(۲)
سوم خان اسکندر نیک نام^(۳)
دگر خان عبدالله نره شیر
به جمع اچکزانیان دلیر
روان در زمان با سه صد کس شدند
سوی مسند خاص برنس شدند
چو آنجا رسیدند دریند بود
نه دریند بدخواه دریند بود
وزیر ملک خان عثمان بنام^(۴)
که اکثر به شب کردی آنجا مقام
بیامد ببالین برنس فراز
به نرمی بر آوردش از خواب گاز

۱- اغلب گمان عوض امین الله خان لوگری ناظم محمد امین نوشته است.

۲- عبدالسلام خان با میزانی مجاهد معروف

۳- سکندر خان پوپلزانی از مجاهدین بزرگ.

۴- محمد عثمان خان سدوزانی پسر وفا دار خان که عوض ملا عبدالشکور خان از طرف شه شجاع با اصرار انگلیسها حاکم کابل مقرر شد.

بدوگفت برخیز و بگریز تیز
که شد گرم بازار جنگ و ستیز
چنان موج زن سیل لشکر شده است
توگونی جهان را بهم بر شده است
همه حلقه بسته بدر می زنند
به چستی دو دستی تبر می زنند
چو برنس شنید این خبر تند شد
چو شمشیر او طبع او کند شد
ترش کرد پیشانی از خشم و تاب
چو طفلی که آشفته خیزد ز خواب
به تندیش گفت ای پریشان سخن
چه جگ می زنی خاکت اندر دهن
کرا زو روزهره که از خشم و تاب
ز جرأت کشد تیغ بر آفتاب
کجا دست افغان پذیرد قرار
که تیغ آورد در کف رعشه دار
خیال پریشان فراهم کنی
نه ترسیدی از تلخی چین من
که بردی ز سر خواب شیرین من
به این عقل می خواندت شه و زیر
برو راه افلاس خود پیش گیر

بدرگناه شاهان ذوالاقتدار
 چو تویی ادب ژاژ خواه را چکار
 ازین پس ترا پیش من بار نیست
 مرا با چو تو مفتری کار نیست
 درین گفتگو باز شخص دگر
 بسرعت شتابان درآمد زدر
 بگفتش که برخیز زین رستخیز
 بکن گز توانی گریزا گریز
 رسیده است اینک اجل زیر در
 تو مخمور بنشسته بی خبر
 تو کی زنده مانی درین گیرو دار
 که مردم نیابند پیش تو بار
 مشو رنجه گر خواب خوش بایدت
 که خواب اجل نیز بریایدت
 چو بشنید برنس به گردن فتاد
 زس هیبتش رعشه درتن فتاد
 به بیچاره گی با دل داغ داغ
 ز روزن درافگند خود را بباغ
 دویدن ستادن نشستن گرفت
 فتادن دگر بار جستن گرفت
 تمنای رفتن بسوراخ مار
 همی کرد ولیکن نمی یافت بار
 ز سوراخ دیوار میجست راه
 همیشه نهان زیر برگ گیاه

دلیران کابل بسنگ و تبر
به بازوی مردی شکستند در
رسیدند بر برنس کینه جوی
ربودند از تن سرش همچو گوی
تنش را نمودند از تیغ تیز
دو صد پاره واستخوان ریز ریز
پس آنکه به مردم درآویختند
بهر گوشه، جوی خون ریختند
ز برنس صد و پنجاه و چارکس
ز نام آوران کشته شد پیش و پس
الخ...

قاسم علی :

قاسم علی از شعراء قرن سیزده هجری و ناظم کتاب (محاربه کابل) است این شخص چنانچه قبلاً گفته شد کتاب خودش را بعد از نظم کتاب اکبرنامه، حمید کشمیری در رشته، شعر کشیده و به کمک اجانب در معرض انتشار گذاشت. رساله، قاسم علی بزودی طبع و دست بدست گردید، مگر چون راه حقیقت نرفته و یکطرفه نوشته بود از همان روز اول نشر خود محکوم به نفرت مطالعین آزادی خواه شده بود، در هر حال قاسم علی هم قهراً بتاریخ ادبیات افغانستان ارتباط دارد و لهذا درین جا از رساله، محاربه، کابل او که در سال ۱۲۶۰ قمری تدوین و در سال

۱۲۷۲ قمری در آگره بطبع رسیده، چند بیتى برسبیل نمونه، کلام نقل میشود. قاسم علی در مقدمه، منظومه، خویش پس از حمد و نعت و سبب تالیف کتاب اصرار دوستانش را نشان دادن، بقول خودش بمدح «شاه جمجاه کیوان بار گاه» پرداخته چنین میسراید:

در مدح ملکه وکتوریا

بنام شهنشاه باتاج و گاه .
جهاندار و وکتوریا پادشاه
خداوند اورنگ فرماندهی
فروغ شبستان شاهنشهی
به تن جان پاک و چو عیسی بجان
چو دریا بدست و بدل همچو کان
به عفت چو بلقیس والا نژاد
چو مریم بپا کیزه گی پاک زاد
بفیروزی شاه فیروز فر
سراپا چو این نامه شد پر گهر
ستبایش به یزدان که انجام یافت
ظفر نامه عنوان او نام یافت

راجع به شاه شجاع ابدالی گوید:

زشاهان کابل یکی پادشاه
نبود اوسزاوار دیهیم و گاه

چو آراست اوژنگ فرماندهی
نیارست آراست رسم شهی
زدو پشت رسم شهی داشتی
بشاهی همی گردن افراشتی
زتخم شهان چون نبودش نژاد
که آراستی تا جهان را به داد
نیایش زافغان یکی بدرهی
نبودش بر مهتری ومهی
پس از نادر وگردش روزگار
بدو رام شد کشور قندهار

راجع به کشته شدن پرنس انگلیسی در کابل گوید

رسیـدند بر در گهء نامدار
نهان کینه و داد در آشکار
بایوان زره چون فراز آمدند
همه داد جوپز نیاز آمدند
به نزدیک او چون گرفتند جا
بکین دردمیدند چون اژدها
زهر سو گرفتند گردش دلیر
بخون ریختن همچو آشفته شیر
بگفتند وشمشیر کین آختند
زهر سو به آن نامور تاختند

نکیردند بر پوزش او نگاه
همی بود چندانکه او عذر خواہ
نکردند هر گز زبوش دریغ
گرفتندش از چهار سو زیر تیغ
زدندش بکین زخمهای درشت
به بال و به دوش و به پهلو و پشت
بکشتنند و کردند هلاک
کشندند از چار بالش بخاک
تنی بود نازک زبرگ گلاب
بخاک و بخون ماند خوار و خراب
سری بود کاترا به طرف کلاه
همی بوسه دادی لب مهر و ماه
چو گو بود غلطان بخاک و بخون
همینست کردار این دهر دون

ناظم و شاعر گمنام جنگنامه :

چنانکه اشاره شد جنگ های صدساله بین افغانستان و انگلیس مجدداً روح رزمی و حماسی قدیم را در قالب ادبیات شفاهی و تحریری افغانستان چه در پشتو و چه در فارسی داخل نموده و آثار بسیاری مخصوصاً در ترانه های ملی و محلی پشتو و فارسی به میان آمد که هنوز در شهرها و قصبات و قبایل افغانستان دهان بدهان بطور شفاهی میگردد. آغاز این دوره حماسی نیز از همان تاریخ وقوع جنگ اول افغان و انگلیس است که کتابهای منظوم اکبرنامه و محاربه کابل را به

میدان آورد. جنگنامه يك رساله منظوم دیگری است که بیشتر از کتابهای مذکور درخود کابل وهنگام جریان جنگ ازطرف يك شاعر ملی سروده شده است ولی متاسفانه اسم این شاعر را هنوز نمی شناسیم جزاینکه او از اهالی قریه، ده یحیی واقع دشت منا يك فرسخی کابل بوده ورساله (جنگنامه) را درهفت باب نظم کرده است، بعدها این رساله درسال ۱۲۸۳ قمری به دستخط محمد امین پسر ملك شیرگل عمر خیل درمالی که از گوشها هم کربوده نقل شده واین نقل اکنون درکتابخانه، محمد داود الحیسنی خوشنویس مشهور کابل قید است ویک نقل دیگرآن متعلق به امین الله زمریالی میباشد که اکنون درشرکت انحصارموتر کابل ماموریت دارد. بعضی ها حدس میزنند که ناظم جنگنامه میرفیض الدین بن میرامام الدین احمد متخلص به درویش بن سعد الدین احمد انصاری کابلی، معروف به حاجی صاحب پای منار، ساکن قریه، ده یحیی میباشد والله اعلم.

(جنگنامه) شرح میدهد که چسان نائب امین الله خان لوگری، عبدالسلام خان اچکزائی، عبدالسلام خان بامیزائی، سکندرخان پولزائی ومجاهدین کابل را جمع وبخانه، الکزاندربرنس انگلیسی درشهر کابل حمله و او را باهمراهانش ازتیغ کشیده باکندکهای منظم شه شجاع ابدالی دست نشانده، انگلیس ها رزم دادند، بطوریکه جنگ نامه میسراید درین حرب نور محمد خان ریکا غیرت بسیار نشان داد، شه شجاع مغلوب ومحصور شد وسه فوج انگلیزی به جنگ تپه، بی بی مهرو مجبورگردید وخانگل خان تره خیلی ومردم دلیر زرمت، فرملی،

توخ، هوتک، کانپکورم درین جنگ داد شہامت و مردی دادند، تا جائیکہ بقول جنگنامہ:

لات (لارڈ) انگلیسی بیاد هندوستان گریہ کرد، درجنگ دیگر شمس الدین غازی دلیری زایدالوصفی بروز اووپہلوانان افغانی مجموعاً در میدان رزم باتیغ و تفنگ در دست، پیشاپیش سواران خود مبتاختند و خون دشمن میریختند، جنرال بزرگ انگلیسی درین جنگ گولہ خورد و عبدالله خان غازی شهید شد، بعد ازینکار نامہ ہا وزیر اکبرخان از توران وارد شد و مردم رشید غلجائی قشلہ، انگلیس را محاصرہ کردند و وزیر اکبرخان، محمد شاہ خان غازی، خدا بخش خان غازی و امثالہم در حین مذاکرہ افسران بزرگ انگلیسی را کشتند، درجنگہای کہ در سال ۱۲۵۷ قمری واقع شد سر کردہ گان انگلیسی با صد ہزار عسکر خویش در ہر کنج و کنار ازین رفتند، جنگ «زمہ» از طرف ہفت جوان و دہ زن افغانی برضد یک فوج مسلح انگلیسی شروع شد و مردم قلعہ، فضل آباد زاخیل و کتہ خیل نیز درجنگ شامل شدند، میرمراد غازی و میریادشاہ غازی درین میدان رستمانہ جنگ کردند و یک نفر پیر مرد سوارہ باعباس جوان قرہ دشمنی کارہای فوق العادہ نشان دادند، زنان بی سلاح خواجہ، چاشت میدان جنگ را نظارہ میکردند یک صدویک فرنگی کشتہ و چہار نفر فرنگی از ترس مسلمان شدند اینست کہ بقیتہ السیف قشون و سرداران انگلیسی کابل را ترک و بطرف جلال آباد حرکت کردند، از بلوتک تا تیزین انگلیسیہا دہ ہزار نفر کشتہ و تمام زنان اردوی خود را اسیر داد، فراریہا در کتہ سنگ و سنگلاخ و گندمک ہمہ ازین

رفته تنها يك هزار نفر درجگدلك رسید.

جنگ نامه به ترتیب فوق تمام واقعات را ازین بعد تا رفتن وزیر اکبر خان غازی در لغمان ، و روابط مخفی شاه شجاع وانگلیس ها را شرح داده ، از جنگهای داخلی و نفاق سر کرده گان افغانی راجع به پسران شه شجاع و جنگ استالف و بالاخره تخلیه افغانستان از طرف انگلیس ها و آمدن دوباره امیر دوست محمد خان و پادشاه شدن او شرح داده منظومه خودش را ختم مینماید.

نمونه کلام:

جنگ تپه بی بی مهر

ایا پیر شایسته تازه رنگ
بگو قصه آندویم باره جنگ
که در کابل افتاد غوغا چرا
شد عقرب چرا دشمن ازدها
چو گفتی بگو گویمت ای جوان
که هر جا بود قوم ترسائیان
همه دشمن دین پیغمبر است
کس گریه او دوست شد کافر است
مسلمان کمر بسته یکسر به کین
به جنگ آمده از پی غور دین
تراهم اگر هست ایمان قوی
بباید که بر جنگ کافر روی
بیا بشنو آنرا که نشنیده
بفهمانت گر نفمیده

یکی روز لات آن سگ کینه ور
 که او بود سرخیل فوج کفر
 به چونی دلش شد چو بسیار تنگ
 برآورد لشکر نه آهنگ جنگ
 همه لشکرش بود تاسی هزار
 پیاده ده ویست بودش سوار
 بچابک عنانی سپه برکشید
 سرپشته بی بی مهر و رسید
 به پشته رسید هر طرف فوج
 چو دریا همیزد بهر گوشه موج
 ز سوی مسلمان یکی صف شکن
 همان عبدالله خان یل تیغ زن
 به همراهی فوج خود آمد ز زیر
 بیالا برآمد چو گرگ دلیر
 زد بگر سرپشته آمد دوان
 همان شیر جنگی امین الله خان
 دگر سو فرس تاز آمد چو شیر
 سر پشته عبدالسلام دلیر
 زد بگر طرف خانگل تره خیل
 سرپشته با فوج آمد چو سیل
 به همراه تیپ سواران خویش
 زد بگر علمها علم برده پیش
 بد هفتصد جزایر چیش در رکاب
 نموده به جنگ فرنگی شتاب

یل نامور خان گل شیر مست
در آن عرصه عربان نهنگی بدست
بهر تیپ انبوه جوان مرد شیر
شده حمله زن چون هژبر دلیر
بسی را بکشت اندران عرصه گاه
همان پیلتن مرد لشکر پناه
چنان کرد در گوشه پشته جنگ
که می گشت پنهان به دود تفنگ
در آن پشته از جنبش فوجها
چو دریای عمان زده موجها
زهر ملك غازی جوانان گرد
بی بود چهل هزار ارکسی می شمرد
ولی بود جنگی سپه شش هزار
چو کردم سوار مسلمان شمار
همان عبدالله خان یلی پیل زور
چو شیر غران تاخت برفوج گور
برآمد سر پشته چون اژدها
عنان کرد سوی فرنگی رها
هم از فرمل وزرعت واندری
رسیدند لشکر در آن داوری
زتوخ وهوتک هم زکائیگروم
شده جمع لشکر زهر مرز و بوم
چو شد هر دو جانب صف آرا به جنگ
دزا دز برآمد ز توپ و تفنگ

چو کرنا چیمان شد به کرنا زدن
برقصدن آمد کف طبل زن
چنان کوس غرید بر پشت پیل
که رفته خروشش بهر سو دو میل
زشورترنگاترنگ یلان
ببستند بر جنگ محمل عیان
علمها زجاپیش شد نرم نرم
دل کینه ور گشت برجنگ نرم
به بق بق درآمد ته، قبه ها
چقاچق برو نشد زسر نیزه ها
امیران جاری جوانان گرد
عنان برکف ترکتازی سپرد
سلح بسته پشت فرسهای مست
گهی تیغ وگه برده بر نیزه دست
زس رخشها درتکاپو شدند
عنان کج سوی تیپ انبوه شدند
بماند از خروش و وزاوز تفنگ
بکف حمله گر شد درخشان نهنگ
به میدان چو بیراغچی پا گرفت
یلان بر زدن دست بالا گرفت
چو درحمله آمد صف غازیان
فتادند درفوج آن کافران
زهر سو برون گشت تیغ ازنیام
بیک دست تیغ ویدیگر لجام

زپیشین چنین جنگ تا شام شد
سرکافران بلوہ، عام شد
هراسان شدہ پشتہ بگذاشتند
زکردار خود بیم برداشتند
به مغرب درآمد همه هولناک
کسی مرد و کس رفت تن چاک چاک
همان روز و شب لات بالاتیان
بگریه شد از یاد هندوستان
که مایان همین جا بمیریم و بس
نداریم فریاد رس هیچ کس
بیا ساقی آن باده در جام ریز
که تا گم کند لات راه گریز
به حلقم کن آن باده، لاله رنگ
که نوشم به بندم کمر بهر جنگ
بیا ساقی امشب نشین لب خموش
بکن تو دگر تازه افسانه گوش

شامل :

سید محمد محسن شامل تخلص متولد بسال ۱۲۳۸ قمری متوفی
در سال ۱۳۰۹ قمری شاعر و محاسب و دارای دیوان غیر مرتبی است که
حاوی انواع شعر و هنوز در خانواده اش در کابل موجود است.

نمونه کلام:

غزل

کو چون رخ زیبایت يك گل بگلستانها
کو چون قد رعنايت يكسرو به بستانها
دی باد به گلشن برد از پیرهنت بوئی
کردند زغیرت چاك گلها همه دامانها
باشد چو مرا درسرکش سر بنهم بر در
سهل است به بینم گر صد جور زدر بانها
دردی که بود از تو درمانش نمیخواهم
کان درد مرا خوشه از جمله درمانها
زان غمزه تیرافکن شامل بنگر کزوی
هر لحظه همی آید برسینه چه پیکانها

عزت :

میرزا عزت شاه ابن مذهب شاه دروازی بدخشانی مرد شاعر
وصاحب دیوان اشعار است (متعلق کتابخانه مرحوم شاه عبدالله خان
بدخشی) عزت در سال ۱۳۳۶ قمری فوت کرده است.

نمونه کلام:

غرق بحر عصیانم پارسا گریز ازمن
مست بی سرانجامم ساقیا گریز ازمن
راه مدعا گم شد در طریق خود کسامی
آرزو چنین باشد ای رضا گریز ازمن

تاجی :

ملا میر خواجه تاجی از مردم قریه، آرخود علاقه، جوی درواز
ولایت بدخشان متوفی در سال ۱۳۲۲ قمری مرد شاعر و دارای دیوان
غیر مرتب اشعار است و در فارسی و لهجه، محلی شغنانی شعر میسرود.

قونه، کلام:

مثل من عاشق برویت مبتلای هست نیست
همچو تو سنگین دلی دور از وفائی هست نیست
در همه عالم ز تو بهتر ندیدم دلبری
در همه آفاق جز من جان فدائی هست نیست
واله و شیدای عشقت همچو مجنون گشته ام
مثل من بیخافان و بینوائی هست نیست

عاری :

ملا سید احمد عاری ابن عبدالرحیم از مردم دهکده، رضوی درواز
بدخشان و مرد شاعر است که در سال ۱۳۳۶ قمری دیده از دنیا بست.

قونه، کلام:

آنکه از آگهی خبر دارد
گفتگو دام مختصر دارد

زین بیابان سراغِ عشرت نیست
سرخوشیها همین قدر دارد
فطرتت آگهی تردد نیست
ورنه بیکقطره صد گهر دارد
اعتبار دکان این بازار
مفت انکس که یکدو خر دارد
صبر کن عاری از تشده دهر
پیک شب نامهء سحر دارد

دروازی :

محمد سید دروازی بدخشانی متوفی در سال ۱۳۱۰ قمری
دربدخشان وفرغانه تحصیل کرده وبه شعر وشاعری مشغول بوده ودیوان
مرتب اشعارش از بین رفته ولی جسته جسته اشعارش باقی است.

نمونه کلام:

غزل

کی بود یارب که سیر آنخم ابرو کنم
خوش را جا درنگاه نرگس جادو کنم
پرتو اقبال کی برفرق من تاہد کہ تا
ہمچو گل رخسارہ رنگین او را ہو کنم

نهیجه، زان خال مشکینش اگر برمن وزد
کی تمنای ختن یا نافه، آهر کنم
دولت دارانی واقبال جمشیدی مرا ست
دست خود گر حلقه اندر حلقه، آن مو کنم
چشم دروازی اگر محرم بیدارت شود
غیر دیدار تو یارب جمله را یکسو کنم

مسلك :

سیدملك مسلك تخلص از مردم جوی درواز بدخشان متوفی در سال
۱۳۲۱ قمری مرد شاعری بود.

نمونه کلام:

هرکجا جلوه گر آفتاب وش بیداد است
دل دیوانه زانده، جهان آزاد است
سخت میترسم از آن فتنه، آفاق جهان
زانکه برقتل من ازهرمژه اش فولاد است
باش سرگشته ومجنون به خیال لیلی
پرتو چهره، شیرین ستم فرهاد است
مسلكا باغ جنونت زثمر خالی نیست
زین چنین طبع سلیمی که خدایت داد است

آه :

میرمحمد سمیع آه ابن سیدعزیزالله بدخشانی متوفی درسال
۱۳۲۸ قمری درفیض آباد ازجمله شعراء آن سامان واینست نمونه
کلام او:

بازم آن حور نسب فتنهء دوران آمد
گل بسر باده بکف مست وغزخخوان آمد
جانمن ازیدنم کلفت دوری مپسند
کن تأمل نفسی حضرت جانان آمد
رفتیش سوی سفر رفتن روح ازیدن است
چیست باز آمدنش موجه حیوان آمد
شکر ضایع نشد آن روح به حسرت دادن
آخر ای جسم فسرده به برت جان آمد
باز آغاز سفر کرد دل ازغایت داغ
آه جانسسوز برآورد که هجران آمد

نالہ :

سید میرک نالہ برادر آه ومثل اوشاعر بوده درسال ۱۳۲۶ قمری
درفیض آباد بدخشان جان سپرد، اینست نمونه کلام او:

دوستان بعد وفاتم برفا یاد کنید
روح حرمان زده ام را به دعا شاد کنید
مردم از حسرت آن لعبت شیرین حرکات
باردیگر به جهان ماتم فرهاد کنید
ای رقیبان نفسی عشرت پرویز کنید
نقد هستی به فنا داده و بریاد کنید
نیست آسان که رسد گوهر مقصود بکف
خاک گردید چو من طرح نو ایجاد کنید
گر شود محفلی آراسته در گلشن یأس
به تسلی دلم ناله و فریاد کنید

غمگین :

میرمحمد شاه، غمگین ابن میرمحمد شاه عاجز از میرزاده های
محلی بدخشان و مثال پدر و خواهر خود مخفی بدخشانی شاعر و ادب
دوست بوده، غمگین در حالت تبعید سیاسی در شهر قندهار بسال ۱۳۲۰
قمری از دنیا گذشت او اغلباً با خواهرش مشاعره مینمود و اینست نمونه
کلام او:

گر حدیث لب جان بخش تو مشهور شود
ترسم عیسی بزمین آید و رنجور شود
داغ شد حسرت و صلت بدل پر خونم
ترسم ای شوخ کهن گردد و ناسور شود

باک آرنیش حوادث نبود عاشق را
آسمان گربه مثل خانه زنبور شود
روی فردوس نه بیند به قیامت چشم
بیتو گرشیفته خال و خط حور شود
بوی گل میدمد از سبزه خاکش تاحشر
آنکه باداغ غم عشق تو درگور شود
چون شفق در دل شب غرقه خون میگردد
گر بروی تو مقابل شفق از دور شود
جای آنست باین شعر تر خوش غمگین
حاسد تیره روان تو زغم کور شود

عبدالله :

عبدالله بدخشی از مردم یفتل علیا بوده از تصوف دم میزد و در راه
شاعری قدم میگذاشت تذکره بهار بدخشان فوت او را در سال ۱۳۰۲
قمری میداند.

نمونه کلام او:

شکرلله مشت خاکی را معظم کرده
جان درو بخشیده و نام آدم کرده
بهر تشریف شهنشاه سریرهر دو کنون
تابه محشر قامت افلاک را خم کرده

خان ملا :

خان ملاخان متوفی در سال ۱۳۰۹ قمری از جمله، قضات و شعرا و خطاطان بدخشانی و اهل شهر فیض آباد است. او (اصول دل) نام کتاب منظومی دارد که با ابیات ذیل شروع میشود:

اصول دل برادر هشت قسم است

بگویم باتو هر يك را چه اسم است
بیان سازم برنگ استعارت
زاقسامش بگویم این عبارت
که قسم اولین یار عزیز است
بلاغت مظهر و صاحب تمیز است الخ ...

عاجز :

ملا محمد ابراهیم عاجز متوفی در سال ۱۳۲۵ قمری از اهل (شهر بزرگ) و از جمله، خطاطان و شعرا بدخشان است، تولدش را در حدود ۱۲۶۷ قمری تخمین کرده اند.

نمونه، کلام او:

حبیبم چیست نقصان کز خیالت من فراموشم
زیخت تیره همچون کاکل خویان پس گوشم
نباشد اینقدر فرصت حیات بزم امکان را
حباب آسا به بحر زنده گانی خانه بر دوشم

حبیبی :

ملا شاه محمد حبیب حبیبی متولد در سال ۱۲۶۴ و متوفی در سال ۱۳۳۳ قمری از شعراء بدخشان و ابیات ذیل نمونهء کلام اوست:

بجان ودل جنابت را غلام حلقه درگوشم
چرا از صحبتت نبود فراموشی فراموشم
بیا ساقی می عشقی بجانم ریز کز مستی
جهان و گیر و دارش را به نیم حبه بفروشم
که شاید زیب دامانی شوم در منزل مقصود
غبار آسا براه طالبان یار مفروشم

واصل :

میرزا محمدنبی اصل متولد در سال ۱۲۴۴ قمری از جمله شعراء و دبیرهای عهد و در عصر امیر عبدالرحمن خان صفت دبیری دربار داشت. اصل دارای حافظهء قوی بود و گزارش خاندان شاهی دورهء امیر شیرعلیخان را در قید تحریر آورده که گویند نسخهء خطی آن در کابل موجود است ، اصل شعر خوب میسرود و غزل ذیل از جمله اشعار پراکندهء او که در دست است نمونهء کلام اوست:

از میگذه درستان آمد سحری سر مست
آن فتنه هوشیاران پیماننه می دردست
بی غالیه گیسوش چون سنبل تر خوشبو
بی منت می چشمش چون نرگس شهلا مست
درعریده بامردم چشمان سیه مستش
آن تیغ و سنان در کف این تیر و کمان دردست
از نسبت ابرویش کارمسه نو بالا
وز شهرت بالایش آوازه طویی پست
از خجلت او خورشید بنشست چو او برخاست
در خدمت او شمشاد برخاست چو او بنشست
جانها به میان بریست هر که که کمر بکشاد
دلها به فغان بکشاد هر دم که میان بریست
گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
ورباده مصفا گشت اندر لب او پیوست
گر غازه دلاراشد بر چهره او جا کرد
ورسرمه عزیز افتاد بردیده او بنشست
تا صورت آن بت را واصل بخیمال آورد
از کعبه دل یکسر بت های هوس بشکست

عشرت :

عشرت از شعراء آخر قرن سیزده افغانستان و از اهل کابل بوده
در سال ۱۳۳۴ قمری چشم از دنیا پوشیده، غزل ذیل نمونه ایست از کلام او:

شب هستی فرو گردید در جیب سحر نیمی
تو هم چشم تغافل باز کن ای بیخبر نیمی
زدست ژاله غم میسوه باغ تمنایم
بخاک افتاد نیمی ماند در شاخ شجر نیمی
دلم تیر ملامت آرزو کردی هزار افسوس
درون سینه ام بشکست نیمی در جگر نیمی
رود عمر پریشانم چو ریگ شیشه ساعت
بامید وطن بگذشت نیمی در سفر نیمی
نثار مقدمش ازدیده گوهر ریختم عشرت
به هنگام خبر نیمی و در وقت نظر نیمی

اسیر:

شاه عبدالغیاث اسیر ابن شاه یوسف علی متوفی در (روشان) سال
۱۳۱۰ قمری از شعراء شغنان بدخشان بوده آثار شعری او بطور پراکنده
موجود و اینست نمونه کلام او:

کسیکه دیده رخ و عارض نکوی ترا
ز سحر برون نکنند یادو آرزوی ترا
بجان خرنند عزیزان بوستان دریاغ
نسیم اگر بوساند عبیر کوی ترا

مسلم :

خدایارخان شغنانی مسلم تخلص از شعراء بدخشان و در دربار
امیر عبدالرحمن خان بود و دو بیت ذیل نمونه کلام اوست:

چون قدرت اندر گلستان سروموزون است نیست
همچون رخسارت منور مهر گردون است نیست
گرچه شاخ ارغوان چون غازه، خون دل است
مثل آتر خسار آتشرنگ گلگون است نیست

مخلص:

میرزا محمد یعقوب مخلص ابن میرزا حسن خان متولد در سال ۱۲۵۸ قمری شاعر، خطاط و میناتورست کابل و از رفقاء واصل، شامل و حیرت بوده میرزا تاعهد حبیب الله خان اغلباً به معلمی شهزاده ها مشغولیت داشت و بالاخره در سال ۱۳۳۳ قمری در کابل فوت و در باغچه نزدیک باغ مهمانخانه قدیم در نزدیک واصل دفن شد. آثار شعری مخلص بصورت مجموعه مرتب نی بلکه بشکل پراکنده موجود میشود.

نمونه کلام او:

غزل

تاعقدده ز زلف گره گیر باز کرد
روزم سیه نمود و شبم را دراز کرد
زد بردلم زناوک مژگان چو تیرها
از خواب ناز چشم سیه را چو باز کرد
از سنبل و بنفشه و نرگس بیک نظر
زلف و خط و دو چشم توام بینباز کرد

مغرور شد چو دید رخ خود درآینه
برجان عالی ستم آئینه ساز کرد
شسور و فغان مابدل او اثر نکرد
هر چند بر نیاز فزودیم ناز کسرد
مقبول طاعتی که به محراب ابرویش
شام و سحر به نیت خالص نماز کرد

گوهری :

گوهری یکی از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است که قصیده،
درسی و یک بیت در مدح امیر و تأمین ولایت میمنه ساخته و مطلع و مقطع
آن اینست:
طرح خیری ریخت از نو کرد گار میمنه
صبر و تمکین امیری ساخت کار میمنه
گوهری باشد بگیتی تا که استقرار کوه
باداند ر دست این خسرو قرار میمنه

نوروز علی :

از شعرای دوره امیر عبدالرحمن خان و قصیده چارده بیه در مدح او
دارد که مطلعش اینست:
شکرالله کسه این دولت ظل اللهی
هادی خلق شمس از یادیه، گمراهی

رنیدی :

از شعراء عهد امير عبدالرحمن خان و قصيدهء در مدح او مبنی برشش
بند راجع به جشن نوروزی دارد :

جشن جمشیدی سلطان جهان میمون باد

طبع رندی به ثنا خوانی او موزون باد

کهندل :

از شعراء عهد امير عبدالرحمن خان و قصيدهء بیست و چهار بیته
در مدح او دارد که در آغاز آن میگوید :

پس از حمد شاه زمان وزمین

درودم بر آن سرور عالمین

مستانشاه :

از شعراء دورهء امير عبدالرحمن خان و در قصيدهء یازده بیتهء خود در
مدح او میگوید :

خسروا دور تو باد اتا بدورانی و جان

ثابت و سیار همچون ثابت و سیاره گان

محمد رفیق :

از شعراء دورهء عبدالرحمن خان و در يك قصيدهء پنجاه بیتهء دولت او

را تبریک میگوید:

ایاچهر خورشید شاهنشهی
بتو باد زببنده تخت مهی

مشتری :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و در قصیده بیست و یک بیته
عید او را تبریک میگوید:

عهد رمضانست و میخوام بصدشوق تمام
تهنیت گویم بشاه نیکبخت و نیکنام

جبار :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و مخمسی در هفتاد بند در لزوم
اطاعت به امیر سروده که یک بیت آن اینست:

امر خدا و امر رسولش مقرر است
امر امیر نیز چو فرض مقدر است

غلام :

از شعراء متعلق عهد عبدالرحمن خان و قصیده و مخمسی در مدح او
دارد که یک بیت آن اینست:

اول صفات ذات قــــــدیه خدانوشت

حمد و سپاس خالق ارض و سما، نوشت

فقیر احمد :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیدهء در دین داری امیر
دارد که يك بيت آن اینست:

از قضاء گردش ایام و دور با ثــــواب
میر افغان گشت بر برج فلک همچون سحاب

میر علی خطیب :

از شعراء و مامورین امیر عبدالرحمن خان و قصایدی در مدح او دارد
که مطلع یکی از آنها اینست:

شها ز لطف خداوند شاد و خندان باش
بملك پادشهی وارث سلیمان باش

سائل :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و قصیدهء در تبریک آمدن امیر
ازهند دارد. مطلع آن اینست:

والی ملك خراسان به پشاور آمد
گونیا مهر جهانتاب ز خاور آمد

موسی خروقی :

از شعراء مداح امیر عبدالرحمن خان است مطلع یکی از قصاید او اینست:

کوکب سورش به برج سعد سر بر میزند
رخش اقبالش قدم بر چرخ اخضر میزند

میرزا عبدالرحیم :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:
دگر زینت دهم رخسار کاغذ را به مشک تر
که چون مفلس بجز رنگ خودم در جیب نبود زر

میرزا محمد اکبر :

از شعراء معاصر امیر عبدالرحمن خان است که مطلع یکی از مدايح او به نسبت امیر اینست:

دوش در خوابم بدیدم شوخ طنازی نگار
سروقدی ماه خندی دلربایی گلغذار

میرزا غلام حسین

از شعراء مداح امیر عبدالرحمن خان است، نمونه کلام او:
الحمد کسه از موهبت اینزد دا دار
زد شاه حمل خیمه بصحرای ده و چار

نطق علی :

از شعراء دوره امیر عبدالرحمن خان و در یکی از مدياح خود درباره
امير چنين آغاز ميکند:

امد بهار و سبزه شد و گل شد آشکار
از صنع کردگار جهانست لاله زار

محمود :

از شعراء عهد عبدالرحمن خانست و در مدح او گوید:
شب گذشته کزین روزگار پرشروشور
دلہ ز صحبت اهل زمانه شد منفور

احمد

از شعراء دوره امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:
بلبل از نطق کشا عقده بذکر داور
باز در مدح شهنشاه عدالت گستر

عارفی :

از شعراء دوره عبدالرحمن خان و مداح اوست، در یکی از مدياح خود
گوید:

ای دل بیا ومدح شهشناه کن بیان
تاوارهی زقید غم وغصه، جهان

سید :

ازشعراء عهد امیرعبدالرحمن خان است ودر مدیح او میسراید:
مرحبا ای شهریار عادل روشنضمیر
صدر سلطانان عالم مفخر تاج ونگین

یوسف :

ازشعراء دوره عبدالرحمن خانست ودروصف ارگ شاهی او میگوید:
زهی ارگی که همچون قصر رضوان
حضور آور بود زان طاق و ایوان

شیر احمد :

ازشعراء قصیده گوی دوره، امیرعبدالرحمن خانست ودر مدح
اوگوید:

چو آغاز کرده بروی جهان
فلک شیوه، شهر یاری عیان

بزم :

بزم ازشعراء عهد عبدالرحمن خانست که درعودت امیر ازهندستان

میگوید:

دوش دیدم کسه يك مه تابان
دربرم آسسدست جلوه گشان

احمدی :

از شعراء دوره، عبدالرحمن خانست که در مدح امیر میسراید:
نکبت عالم تمام یافت ز عدل انصرام
تا که بنام خسروشت کلک ازل زد رقم

محسن :

از شعراء دوره، امیر عبدالرحمن خان است و در مدح او گوید:
زهی حدایق حسن تورشك خلد برین
فروغ چهرده، تو نور بخش حورالعین

تاجر :

از شعراء عهد امیر عبدالرحمن خان و مدیحه سراسر در مدح او
گوید:

بسیماسیم رشکی خسرو خاورازآن دارد
که بروی نقش نام خسرو گیتی سبتان دارد

غافل :

محمد مراد غافل دروازی ابن محمد سعید دروازی از شعراء بدخشان
و اشعار پراکنده اش موجود میشود، او در قرن چهارده، هجری بعد از فوت
پدرش (متوفی سال ۱۳۱۰ قمری) از دنیا گذشته است:

باعزم سر کوی توهر گه که خرامم
دوران سرتسلیم نهد زیر لجام
برباد رخت شب چو کشم آه جگرخون
تا صبح دمدم چمن لاله ببام
ای شمع صفا بخش دل و کلبه، محزون
همچون سحر عید درخشان ز تو شام
هر گه سخن از خلق جمیل تو نمایم
صد بوی قسرنفل همد از طرز کلام
غافل ز سر لاف به جمهور رقیبان
در حضرت سلطان جهان گفت غلام

نادم :

میرزا محمد یحیی نادم میمنه گی از شعراء دوره، امیر حبیب الله
خان و دارای دیوان اشعار و متوفی سال ۱۳۶۷ قمری به عمر ۷۹
سالگی است.

غزل ذیل نمونه کلام اوست:

دمی کز پنجهء مشاطه از رویت نقاب افتد
عجب نبود گر آئینه زدست آفتاب افتد
لب لعل تو هر گه درسخن گوهر فشان گردد
مرا ازدیده ای سیمین بدن یا قوت ناب افتد
پسای افگند دل را گرچه چشمت شکوه کی زبید
زفرط بیخودی ازدست مستی گر کباب افتد
چسان دل پای دارد فتنهء بیدار چشمت را
که گرشیراست چون خرگوش زین آهویخواب افتد
چو من صدنیم جان ازیک تبسم میتوان کشتن
چه حاجت ترک من چین برجبینت ازعتاب افتد
برای شوق وصلت ای جوان پیرانه سرنام
چو طفل اشک درهر گام بر رو ازشتاب افتد

ندیم بلخی:

پادشاه خواجه ندیم ابن میرزا رحمت الله متولد درسال ۱۲۵۲
قمری مورد خوش نویس، شاعر و از اهل بلخ بوده دارای کلیات شعر است
مرگ او بعمر ۸۴ درسال ۱۳۳۶ قمری درمزار شریف اتفاق افتاده،
اینست نمونه کلام او:

بسر افتاده مرا آتش سودای کسی
هست اندر دل غمیدیده تمنای کسی

در دل و دیدهء من غمگیر نیاید هرگز
که دل و دیده شده منزل و مساوی کسی

مجنوب :

حافظ نور محمد مجنوب مرد وارسته از دنیا، صوفی و شاعر کم
گوی از اهل کابل است اشعار خود شرا مرتب و جمع نه میکرد آثار
پراکنده اش موجود و فوت او مصادف سال ۱۳۰۸ شمسی وقوع یافت،
و حیات او گاهی در حلقهء ادبی نائب السلطنه نصرالله خان میگذشت
فمونهء کلام:

دست اهل جود بادامان احسان آشناست
پنجهء عشاق با چاک گریبان آشناست
پادشاهی نیست الافقر و کنج عافیت
بینوائیهای ما با طبع شاهان آشناست
مطلع الانوار فیض صبحگاهی میشود
چون سحر هر کس که با خورشید رویان آشناست
شکل سنبل میکند ایجاد دود آه من
خاطر من یعنی به آن کاکل پریشان آشناست
بیحضورت دز قماش گاه گلزار بهشت
صبح مجنوب تو باشام گریبان آشناست

فارغ :

حافظ محمد اکبر فارغ ابن حافظ مجذوب از شعراء دورهء امیر حبیب الله خان و حیات است. اشعار پراکنده اش موجود و نمونهء کلام او این است:

دل را تاسروکاری به آن سیمین تن افتاده است
چوسیماب اضطرابی در سراپای من افتاده است
مراتادر کمین آندلبر صید افکن افتاده است
ز حسرت ازغزالان چشم زخمی بر من افتاده است
کجا دارد گلی چون نازنین من درین گلشن
که بلبل را هوای همنائی بامن افتاده است
اگر بلبل هزارآه و فغان در گلشن اندازی
پسند خاطر گل طرز فریاد من افتاده است
بسودایش چونی فارغ نیم از زار نالیدن
دل من همنا تا با فغان و شیون افتاده است

قتیل :

عزیز الله خان قتیل ابن سردار نصرالله خان نائب السلطنه از شعراء دورهء امیر حبیب الله خان متوفی در سال ۱۳۵۲ قمری است، اشعار پراکنده اش موجود و غزل ذیل نمونهء ایست از کلام او:

گلستان برگ گلی مانند آن رو هم نداشت
همچو آن مومشك اذفرناف آهو هم نداشت
ای کمان ابرو باحوال شهیدی رحم کن
کونشانی از خدنگ توبه پهلو هم نداشت
جستجو کردیم اطراف چمن را همچو آب
بوستان سروی به مانند قد او هم نداشت
دوش میزد درچمن سنبل زرنگ خوش لاف
خوب دیدم پیش گیسوی کسی بوهم نداشت
ماه باحسش همیزد دوش لاف همسری
بارخ او چون مقابل کرمش روهم نداشت
بهلهء او بازیان حال گوید این سخن
نازکیهای میان یار را موهم نداشت
ازغمش دیوانه گشتم کرد از بندم رها
گردن ما لایق زنجیر گیسوهم نداشت
بازاین قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
آخر این آئینهء ما باب زانو هم نداشت

تائب :

میرزا احمد علی تائب از شعراء عهد امیرحیب الله خان است که در دوره امانیه کشته شد در سنه ۱۳۳۸ قمری آثاری پراکنده او موجود و اینست نمونهء کلامش:

شکستی

برو رونق مهر انور شکستی
ز موقیعت مشک و عنبر شکستی

چو از حقهء لعل لؤلؤ نمودی
عیان قدر یاقوت و گوهر شکستی

به گشن چو شمشاد قامت کشیدی
شدت بنده سرو صنوبر شکستی

ببستی بمن چون تو پیمان کشتن
چرا عهد خودای ستمگر شکستی

اگر ز اهدان چشم و ابرو دیدی
زمحراب گشتی و منبر شکستی

چو مستغنی ای طوطی خوش تکلم
بشیرین لبی شان شکر شکستی

الهی ببازی بدخسواه تائب

چنانگی که ای ماه پیکر شکستی

آزاد :

میرمحمد علی آزاد کابلی ابن قاضی میرمحمد حسن متولد درسال
۱۲۹۸ قمری ازمنشیان وشعراء دورهء حبیب الله خان ودارای دیوان
اشعار ومؤلف بعضی رسائل ومدون جنگ اشعار وناظم گلستان معروف

سعدی وفاتش در سال ۱۳۲۳ شمسی در کابل وقوع یافته و این است
نمونه کلام او:

ماو بلبل در گلستان ناله سر خواهیم کرد
از تو و گل قصه ها بایکدگر خواهیم کرد
من زیبای آبشار و بلبلان از شاخسار
باغ را ز اشک و فغان زیر وزیر خواهیم کرد
از خم زلفت مطول قصه ها خواهیم گفت
وز دهانت يك حديث مختصر خواهیم کرد
يك شبی چون شانه در زلف توره خواهیم برد
نافه را زین غصه خون اندر جگر خواهیم کرد
گرچه در عشق تو میباشیم از خود بیخبر
خلق را از سختی این ره خبر خواهیم کرد
راز ما و دل چو رسوا گشت از طفل سرشك
در میان مردمانش در بدر خواهیم کرد
گر بهار آزاد این سان افگند بر ما نظر
بعد ازین صرف نظر ز اهل نظر خواهیم کرد

فرحت :

پاینده محمد خان فرحت ابن عبدالقدوس خان اعتماد الدوله
از شعرای جوان عهد امیر حبیب الله خان و تا هنوز مشغول غزل سرائی
است . اینست نمونه کلام او:

زکشت زندگی ای خرمن گل

همین داغ تو باشد حاصل من

صدای ناله درگوشم نیامد

مگر کرگشت زنگ بسمل من

ندارم اختر طالع که آید

مه بی مهر من در منزل من

وله

دولت افغانیان پاینده باد

فرحت افغانیان پاینده باد

شایق :

میرغلام حضرت شایق از شعراء متاخرین دوره، حبیب الله خان است

وحیات دارد شایق دارای اشعار و آثار متنوع و شبیرین و غزل ذیل

نمونه، کلام اوست:

غزل

داغ عشق تو بجان هر که خریدار نبود

او به پیش من سودا زده هشیار نبود

بعد مردن هم از آن کوچه گذرخواهم کرد

تانگوئی دل بیچاره وفا دار نبود

می شود باعث بی آبی شمشیر کسی

ورنه خون ریزی ما این همه دشوار نبود

صبحم رفته خیابان به خیابان گشتم
همچو روی تو گلی در همه گل زار نبود
گل خود را به کف هرکس وناکس میدید
خوب شد خانه بلبلی سربازار نبود
دائم از راه کشیده است ترا شکوه غیر
ورنه از کلبه، تاریک منت عار نبود
راهب از دیر هم امروز مرا داد جواب
گردن بسته، من قابل زنار نبود
همه کس کشتن منصور تماشا میکرد
بجز انصاف که هرگز به سردار نبود
کاکلت واقف احوال پریشان منست
بتو درد دل ماحاجت اظهار نبود
آمد آن دم سر بالین من آفماید، ناز
که دل رفته زخود شایق گفتار نبود

بسمل:

استاد محمد انور بسمل ابن ناظر محمد صفرخان امین الاطلاعات
متولد در سال ۱۳۰۶ قمری از شعراء غزلسرای دوره حبیب الله خان
و عناصر اداری امروز و صاحب اشعار و دیوان آبدار و تابداری هستند که
هنوز به طبع نرسیده و حال هم شعر می سرایند، غزل ذیل نمونه کلام
اوست:

بی غبار از گلشن الفت هوایی برنخواست
کرد طوفان ها گل و بوی و فانی برنخواست
نالہ از دلها بسی سرزد به عشق اما چه سود
آنچه کار کس رسد ازوی بجائی برنخواست
عشرتی دارد جهان اول ولی پایان کار
هیچکس زین انجمن بی هایهای برنخواست
وسعت مشرب کمینگاه عیوب خلق نیست
گرد آهونی درین صحرا زجائی برنخواست
جان دهم زیر فشار نازت اما از لیم
پیش کس پاس ادب بنگر که وائی برنخواست
نغمه ات از پرده می آرد برون مستسور را
غیر آفت مطرب از سازت نوائی برنخواست
غیر کلک زینهار امداد ما افتاده گان
در طریق عشق از دست عصائی برنخواست
زیر گردون فتنه ها خفته است اما زان میان
چون دل بسمل که خونگردد بلائی برنخواست

فراهی :

محمد یعقوب فراهی متولد در سال ۱۲۸۴ قمری تولد درفراه و تحصیل درهرات و سفر درکابل کرده جزء مجلس بیدل خوانی نائب السلطنه نصرالله خان گردید. فراهی از شعراء دوره امیر حبیب الله خان و صاحب آثاری از قبیل راهنمای فراه، تذکره آتش فشان، دیده یعقوب و کنج شهیدان است، فراهی در لغت و ادب فارسی، عربی و ترکی دست داشت و در فن معما متخصص بود بسرودن اشعار نیز میپرداخت مرگ او در دوره نادرشاهی واقع شد نمونه کلام او :

معما باسم رسول:

نموده از مسهء روی تو جانان
میان آفتاب و ماه میزان

قصیده در تاسیس دولت نادرشاهی و سقوط حکومت اغتشاشی
حبیب الله بچه سقاء:

شکرالله ملك را الطاف سببحانی گرفت
از یمن یعنی جنوب انفاس رحمانی گرفت
آمد از فضل خدا درنهر شاهی آب ریخت
باز احمد شاه ثانی تخت درانی گرفت
شکرالله کز عنایات خداوند جهان
شه نادرخان غازی ملك افغانی گرفت

لشکر امداد حق را قورخانه گومباش
رایت فتح وظفر اعیان روحانی گرفت
تازه شد جانهای ملت از بهار بخت شاه
دردماغ جمله ملت نشه خانی گرفت
بود بابختش سعادت کزیمین وزسار
شیوهء تبریک را روسی و برطانی گرفت
برجهان تابید نور دولتش خورشید وار
کار این کشور زطلمت طرز نورانی گرفت
چون بهر دل بود برجا این نشست خسروی.
زین بشارت ملك وملت خط عرفانی گرفت
غار نبود گر دو روزی دزد برما حکم یافت
دیو هم دریک زمان تخت سلیمانی گرفت
چشم زخم حاسدان بر ملك وملت راه زد
ان یکاد دفع آن از فرقرآنی گرفت
می شناسد اهل خبرت نیکی سال از بهار
مرعدالت را اثر از برج میزانی گرفت
شومی اهل شقاوت هم بدیشان باز گشت
برج عقرب برعقارب تیر بارانی گرفت
دین و دولت گشت هم آغوش درمهد بقا
تاشهاب نجم بختش رجم شیطانی گرفت

هم برآمد بخت مایان را طلوع ازاتفاق
هم انیس آمد باصلاح وسخندانی گرفت
وضع صندوق عرایض بهر تسهیل عموم
نکته بر زنجیر عدل شاه سانسانی گرفت
پوچ مغزان وطن رارفت نخوت از دماغ
جهل معدوم آمد ودانش درخشانی گرفت
سال اعدام سقاء دزد و دور ناداری
نکته، تاریخ را فکرم به آسانی گرفت
هست شایان برفراهی گز زمین بخت شاه
رسم قاتنی سپرد و طرزخاقانی گرفت

ندیم کابلی :

عبدالغفور ندیم ابن غلام حیدر کابلی متولد درسال ۱۲۹۶ قمری و
متوفی درسال ۱۳۳۴ قمری از شعراء شیرین زیان دوره، امیرحبیب الله
خان ودارای دیوان مطبوع ورساله، چاپی درصرف فارسی است.
ندیم درآن دوره بین محیط کوچک ادبی کابل محبوبیت زیاد داشت
واینست نمونه، کلام او:

زسینه، داغ توگل کرده لاله زار اینست
دلیم بیاد تو خون گشته نوبهار اینست
ببساغ آمدی ومن به بلبلان چمن
شدم بناله که انسروگلعدار اینست

مرا به بلبل شیدا نمود غنچه وگفت
کسیکه خون شده ازدست آن نگار اینست
بخاک من گذرد یار گویدش اغیار
شهید تیغ نگاه ترا مزار اینست
ندیم را که به جز عشق کار وباری نیست
مکن ملامتش آخر که کار وبار اینست

بیتاب:

استاد عبدالحق بیتاب متولد در سال ۱۳۰۶ قمری از فضلا و شعراء عهد امیرحبیب الله خان و دارای آثار و دیوان بدایع اشعار و از رجال پارساء کابل است بزرگترین قسمت عمر خودشانرا در تعلیم و تدریس اولاد مکاتب تا امروز میگذرانند، بیتاب از شعرای مشهور غزلسرای کابل بشمار میرود و غزل ذیل نمونه، کوچک طبع سرشارش است:

به زور

جامه، هستی فلک افگند بردوشم بزور
این متاع کس مخر را برکه بفروشم بزور
جامه ها بافد برایم رشته، طول امل
گرچه میسازد فنا آخر کفن پوشم بزور
عمر رفت و من همان غافل زیشت کار خود
سورخیزاند مگر زین خواب خرگوشم بزور

ز آن تنك طرفان نیم کز جرعه، بیخود شوم
ساغر سرشار چشمی می برد هوشم به زور
گریدینسان فتنه انگیزی نماید قامتش
میکنند حرف قیامت را فراموشم بزور
من که عمری دامن تقوی زکف نگذاشتم
چشم بد مست تو آخر کرد می نوشم بزور
اینقدر سروچمن مفرور رعنائی مباش
برکند این جامه ات سرو قباپوشم بزور
طفل اشکم دختر از راشبی مستانه گفت
میرسد روزیکه پستان تو میچوشم بزور
این همه بیتابی وشور و فغان من چه شد
سردی دوران اگر نشانند از جوشم بزور

مستغنی :

عبدالعلی خان مستغنی وردکی از اساتید شعراء دوره امیرحیب
الله خان و دارای طبع بسا روان و صاحب کلیات شعر است، این شاعر
معروف در هر دو زبان فارسی و پشتو نظم را بسهولت نثر مینوشت و آثار
او بطور پراکنده در مطبوعات افغانی منتشر گردیده ولی متأسفانه کلیات
او تا هنوز بطبع نرسیده است، مستغنی شاعر قصیده سرا و در محیط
ادبی عهد امیرحیب الله خان در صف اول شعرای افغانستان قرا داشت و
دوره آغاز تجدید ادبی را در مملکت درک نمود و بالاخره در سال ۱۳۵۲

قمری چشم از جهان فانی بست و در کابل مدفون شد.
 نمونه کلام او:

اندروز بشعراء وطن

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون
 هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون
 در فکر سر و قامت و سیب ذقن مباش
 حاصل ازین نهال نگردهد ثمر کنون
 لعل لب است و گوهر دندان خیال محض
 میجوی کان لعل و نشان گهر کنون
 عناب لب چه باشد و یادام چشم چیست
 باید نمود زینهمه صرف نظر کنون
 گرداب غیب است کدام ای غریق وهم
 لازم نباشد اینهمه دوران سر کنون
 تشبیه و استعاره، چندین هزار سال
 بگذار و شعر گوی بطرز دگر کنون
 راهی که بی سپر شده چندین هزار بار
 راهی دگر بگیر و ازان در گذر کنون
 بگذشت و رفت قصه، ماضی دگر مگوی
 مستقبل است و حال زمان معتبر کنون
 گر عاقلی نسب منماید و حسب مگوی
 علم است و جهل مایه، عیب و هنر کنون

هر عصر اقتضای دگر دارد ای لبیب
توپ و تفنگ برد ز تیر و تبر کنون
لازم بود مناسب هر عصر کار و بار
عصر دگر بود تو و کار دگر کنون
مجبور اقتضای زمانست هر که هست
باشد به مقتضای زمان خیر و شر کنون
اهل سخن هر آنکه بود در وطن بگو
می گو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

صحرا

به تنگ از خانه شد بردم دل دیوانه در صحرا
بکام دل توان زد نعره، مستانه در صحرا
برقص آیم بسان گردباد از شوق آزادی
گر از من گم شود ای خضر راه خانه در صحرا
اگر از خانه شبها در شکنج قبر میخوابی
پی تفریح خاطر سحر کن روزانه در صحرا
پرستش کن بیای گبر در کیش یقین لاله
که دارد ازدل پرداغ آتشیخانه در صحرا
فزود از انس منزل وحشتم یک چند میخوام
شوم با آهوی وحشی صفت همخانه در صحرا

اگر چون غنچه از سیر گلستان تنک میگردد
 بیا بکشای دلت ای عاقل فرزانه در صحرا
 به خویش از قید آب ودانه منزل را قفس کردی
 همین یکقطره، اشک است آب ودانه در صحرا
 چو سیل از خود برد مستانه ات کیف هوای او
 نباشد میکشان را حاجت میخانه در صحرا
 کنون در شهر کابل کیست مانند تو مستغنی
 که تا گوید غزل زین رنگ استادانه در صحرا

قاری :

حافظ عبدالله قاری از اساتید شعراء و فضلاى عهد امير حبيب الله خان و در عالم شعر و ادب معروف عالم ادبى افغانستان بود، قارى در ادب فارسى و عربى تسلط داشت و خط خوش مى نوشت عمرش را در تدریس و تعليم اولاد مكاتب و تصنيف و تراجم كتب درسى و ادبى به سررسانيد و تقريباً هر ده رساله و كتاب درين موضوع نگاهت كه اغلباً به طبع رسیده، ديوان اشعارش در لاهور چاپ شده و قارى كه در سال ۱۲۸۸ قمرى در شهر كابل در خانه پدرش حافظ قطب الدين بدنيا آمده بود در سال شمسى ۱۳۲۲ در شهر كابل از دنيا گذشت در حاليكه هفتاد و پنجسال عمر، دو جايزه ادبى از انجمن ادبى كابل و نشان درجه دوم معارف از وزارت معارف و لقب ملك الشعرائى از طرف پادشاه افغانستان

حاصل کرده بود، قاری آدم متقی و متواضع صوفی مشرب و نیکنام بود، اینست نمونه کلام او:

غزل

پنجهء شور جنون پاره گریبانم کرد
باز سودای کسی بیسروسامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقهء طوفانم کرد
سسخن روی تو با او به میان آوردم
رفت چندان زخود آئینه که حیرانم کرد
ماجرای غم پنهان تو گفتم به سرشک
گشت غماز و این گفته پشیمانم کرد
نیست در سر هوس جلوه رنگین بهار
شعله خویش و گلی داغ گلستانم کرد
بیسوفائی گلی یاد من آمد قاری
مضطرب نالهء بلبل به گلستانم کرد

گوزک :

حاجی محمد اسمعیل خان معروف به «سیاه» که متخلص به گوزک از فضلاء بنام هرات و از شعراء مشهور نقاد و هزال افغانستان در دوره امیر حبیب الله خان است حاجی ثقلت عهد امیر عبدالرحمن خان پادشاه

خشمناک افغانستان را دیده و بزودی از ماموریت های رسمی کناره گرفت
 او به نقایص حیات اجتماعی مملکت مساس کرده و شکست اخلاقی،
 اداری و مدنی کشور را احساس نموده بود، لهذا لب به انتقاد و تشریح
 معایب کشور، اما حیات حاجی مصادف با عهدی بوده که نظام
 استبدادی و مطلق العنانی حاکم و آزادی بیان معدوم و هر گونه قوانین
 مطبوعاتی مفقود بوده پس بناچار راه هزل و شوخی پیشگرفت و به هجا
 و مسخره گی که خریدار بسیار داشت پرداخت و او تخلص رکیک
 و مضحکی قبول، و نزدیکی با متنفذین مملکت اختیار و آنگاه آزادانه
 بانقاد اجتماعی مشغول شد، حاجی کلیاتی مبنی بر غزل و قصیده،
 رباعی و مثنوی و غیره درین موضوع تدوین نمود که متاسفانه هنوز به چاپ
 نرسیده، مگر قسمتی از آن که به تحریف عمدی و اغلاط بسیار در سال
 ۱۳۴۸ قمری در هرات طبع گردید، در هرحال حاجی در نظم پخته
 و در مضمون مبتکر، در علوم ادبی مسلط و در تاریخ ادبی افغانستان
 اولین شاعر آزاد انتقادی و اجتماعی است که در هرات چشم از دنیا
 پوشیده است.

نمونه کلام:

قصیده

شبی به جیب تفکر فرو ببردم سر
 که پا بلجه، معنی نهم بطرز دگر
 قصیده، کنم انشاء، تمام مدح و غزل
 و یا حکایتی از رفتگان بحریه بر

سروش گفت که ای عمر خویش کرده تباه
بله و لعب به بیهوده روزگار بسر
چه لایقست ترا حمد خالق کونین
چه نسبت است ترا نعمت شافع محشر
زبان قاصر و تعریف چارده معصوم
بیان کاسد و توصیف حضرت جعفر
نه قوتی که ستائی چهار گوهر پاک
نه جرأتی که کنی وصف ساقی کوثر
نه سعیدی که ترا علم و معرفت حاصل
نه انوری و نه بیدل نه میرزا مظهر
بلاغت تو بفن ظرافت افتاده
تو هم زیند احباء خویشتن مگذر
بگو چگونه رسیدی بوصل دلداری
که از حیا سرو پا مخفی است در چادر
اعوذ گفتم و بعد از تفخخ و آروغ
شروع قصه نمودم بدین تنخخ از بر
بصدر مسند عزت نشسته بودم دوش
چنانچه ضابط پاتخت بر سر دفتر
حشم به پیش و خدم از قفا غضب آلود
عرق ز چهره دوان چون موکلان سقر

نهاده عود بر آتش کشاده نافه، مشک
 رسید قاصدی از طرف قریه، «عنبر»
 کشید نامه سر بسته و بدستم داد
 شبیه نامه، اصحاب راست در محشر
 ستاده شد به ادب گوئیا ز طرف سپاه
 چو هد هدی که دهد نامه را بقوه پر
 نوشته بود ز حاجی «عزیز» باد پیام
 به آن نتیجه، دانش بانسرو سرور
 به آن محیط کمال و باسماں جلال
 بانگرسوه، دانش به نردبان هنر
 به عندلیب خوش الحان عالم تجرید
 بشاهباز شکار افکن همایون فر
 که ای عدیل تو در روزگار لم یوجد
 وای بمثل تودر کار زار لم بنظر
 به نزد فکر تو پست است رفعت بالون
 به پیش ذهن تو کند است حدت موتر
 بدرج حجره ات استاده هر سحر خاقان
 بکفش کند تو خفته است هر شبی قیصر
 سرت ز نخوت کبر و سرور باد تهی
 تنت قوی ودلت شاد ویر کفت ساغر

مشایخند ترا در حدیقه چون طلاب
مدارس اند ترا در سفینه چون چاکر
بخیل توست همه مالدار چون مسکین
به نزد تست خوانین سوار چون نوکر
مباد مجلس عیش تو هیچ گه خالی
ز جام باده صافی و خواندن ششدر
به برج عصمت و عفت مراست ساجد
الخ

نونه نون

دوشینه بلبلی بنوا خواند زار زار
یارب چسان رسد زپی این خزان بهار
آیا گهی بود که ببینم به چشم خویش
(هیئت)^(۱) ز شهر گم شود و (میر)^(۲) از مزار
تاکی بفرق بالش عزت بخواب ناز
زانسان سری که هست سزاوار پای دار
آن شرط مردمی است که بر لب نهد چپوق
وین آدمیت است که بر لب نهد سگار

۱- عبارت از هنیت ریاست تنظیمه هرات که حکومت ملکی و نظامی در دست داشت.

۲- کنایه از متولی یکی از مزارات متبرکه هرات

هم خانه میببرند هم از شوق می خورند
گرو قف نذر و هدیه مسمی شود منار
ظلمیکه بر رعیت مظلوم می رود
از دست جور محصل و تکلیف کار دار
حقا که بود و باش و محل معاش نیست
جز دفع ظلم ظالم و با عدل و با فرار
چرخ اربدین روش دوسه روزی قدم زند
سنگ سیاه بارد ازین نیلگون حصار
از یاب اعتبار به معنی نبرده پی
ورنه ز شرم آب شدی وقت اعتبار

از يك غزل ديگرش:

کاش اریاب ریاست همچو من رسوا شود
پای همت سر شود یاسر بجای پا شود
تا ترا زوی جزا ناید به میدان قصاص
کی درین بازار جنس آرزو سودا شود
پردهء این راز از نطق کسان نتوان کشود
«گوزکی» باید که تا این راز ها پیدا

رسول :

عبدالرسول خان متخلص به «رسول» از شعراء دوره امیرحبيب الله خان است گرچه دیوان مستقلی از و در دست نیست، مگر آثار پراکنده اش موجود و بعضاً در مطبوعات افغانستان منتشر گردیده است اینست نمونه کلام شاعر:

انتباه

چقدر شعله اثر ناله و فریاد کنم
شکوه ازسوزش داغ شرر ایجادکنم
خاک پروانه دل بر سر خود باد کنم
تا ترا باخبر از حيله، صیاد کنم
دل بیسداد ترا طرز نیاز آموزم
شمع خاموش ترا رسم گداز آموزم
خبرت هست چه آتش به جهان افتاده است
شرر برق جهانسوزیجان افتاده است
درچمن برق چمن سوز خزان افتاده است
آتش اندر پر پرواز فغان افتاده است
موج سیل ستم خانه بر انداز رسید
دشمن حسن بنهار چمن ناز رسید
مجمر داغ دل سوخته آتش خیز است
ساعر آبله از درد شرر لبریز است

آن قدر آتش درد دل بلبل تیز است
 که همان بوی گلش بهر فغان مهمیز است
 شیون بیکسی بلبل بسمل بشنو
 نوحه، درد دل از عاشق بیدل بشنو
 خانه، خانه خرابی شرر مل مینا ست
 سنگ سار ستم جور تغافل مینا ست
 یعنی ماتم کده نوحه قلقل مینا ست
 آه مینای شکسته دل بلبل مینا ست
 شد پریخانه، آن نشه سرشار جنون
 مونس بادیه پیمائی درد مجنون
 نگهت مرغ اسیری قفس مژگانست
 مژه بکشا، که قماشای چمن عربان است
 پیش پرواز نظر اوج فلک حیرانست
 سیر افلاک نمودن چقدر آسان است
 قفل غفلت بدر دیده، مینا زده،
 سنگ بر شیشه، صد جلوه قماش زده،
 جلوه جور خزان تا بنظر میگردد
 عقرب غم بسر لوح جگر میگردد
 روح پروانه، دل گرد شرر میگردد
 ناله آوازه پی سوز اثر میگردد

خامنه مشاطه رخسارهء درد است اینجا
که مداد قلم از چهرهء زرد است اینجا
بحر احمر بخدا دیدهء گریان کسی است
پرتو نور نظر یوسف کنعان کسی است
گوهر اشک همان لولوی عمان کسی است
گردش چرخ کهن تابع فرمان کسی است
که شرر در سرو سامان تغافل زده است
آتش شوق بر اسباب تجمل زده است
تو بجز نام به اسلام چه نسبت داری
به پیمبر تو چه اخلاص و عقیدت داری
چه نشان از عمل صالح امت داری
به چه کردار تو امید شفاعت داری
کفر را عار ازین ضعف مسلمانی تست
شعر را شرم ز رسوائی و بد نامی تست
بکن از صاحب دین جان برادر شرمی
ای مسلمان بکن از همت کافر شرمی
از رسول عربی شافع محشر شرمی
وز شهء کون و مکان ساقی کوثر شرمی
بدو مشقال درم گوهر ایمان مفروش
بدو عالم شرف نام مسلمان مفروش

محمود طرزی :

محمود طرزی پسر غلام محمد خان طرزی متولد در سال ۱۲۸۵ قمری و متوفی در سال ۱۳۵۳ قمری در استانبول. مرد فاضل نویسنده و شاعر متجددی بوده صاحب مکتب تجدد ادبی در افغانستان بشمار میرود او در دوره امیر حبیب الله خان به نشر روزنامه مشهور سراج الاخبار و روزنامه سراج الاطفال و مؤلفات و تراجم خویش پرداخته انقلابی، در محیط ادبی و سیاسی افغانستان تولید نمود آثار این شخص گرچه از حیث لفظ و ادب متوسط و نظمش افتاده تر است اما منحیث معنی و مضمون حق تقدم و پیشتر وی در دوره تجدد ادبی افغانستان دارد و اینست نمونه اشعار او:

بگذشت و رفت

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت
 وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
 وقت اقدام است و سعی وجد و جهد
 غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
 عصر، عصر موتر و ریل است برق
 گامهای اشتیری بگذشت و رفت
 کیمیا از جمله اشیاء زر کشد
 وقت اکسییر آوری بگذشت و رفت

تلگراف آرد خبر از شرق و غرب
قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
شد هوا جولانگاه آدمی
رشک بی بال و پری بگذشت و رفت
گفت محمود این سخن را و بر رفت
سعی کن تنبلیگری بگذشت و رفت

عبدالرحمن :

یکی از شعراء و نویسندگان متجدد و جوان دوره امیرحبیب الله خان است که نظم و نثر او در مطبوعات آنروزه و دوره مابعد افغانستان قسماً منتشر گردیده است نمونه کلام او:

سرود سپاهی

من عسکر مدافع دین اله خود
اولاد پادشاه دیانت پناه خود
در مقصد بزرگ فتاده براه خود
دارم محبتی به لوای سپاه خود
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود

من عسکرم بسوی سفر میشوم چو سوق
چون شبیر میخروشم وباللم بخود زشوق
یا همچو قوچ نر که برآید برون زطوق
گاهی به پیش میجهم وگه بزیر وفوق
عاشق به بیرق ویه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم همیروم اکنون به مورچل
تاوارهم زدشمن پرکید و مکر وچل
چون فیر میکنم به غضب گله، اجل
بیشک شود بسی زعدو لنگ یا کچل
عاشق به بیرق ویه نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن وپادشاه خود
من عسکرم بسرعت سیرم مثال برق
درجوشن وسلاح زسرتا بپای غرق
تا بدنشان مغفر فولادیم بفرق
چون کوکب سهیل که نو سرزندزشرق
عاشق به بیرق ویه نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن وپادشاه خود
من عسکرم گسیل نموده مرا وطن
اندر به ساط جنگ بمیدانی رتن

تا در حفاظتش بسر دست و پا و تن
کوشش کنم نثار کنم جان خویشتن
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدایی وطن و پادشاه خود
من عسکرم مدام مسلح نه فالتو
بهر صفای دشمن خود سرخ چون اتو
مردم سفید شال بپوشند یا پتو
من اونینفورم رسمی گلنار و پالتو
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم به منصب خود شادمان و خوش
با دست کار کن بزبان و دهن خمش
هنگام جنگ و معرکه ام تند و ترش
صوتم بگوش دشمن دینست چون چکش
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم زدور چو بینم کلاه و توغ
دل در میان سینه من میشود چو قوغ
درجوش جنگ و معرکه بی لاف وی دروغ
خون غنیم نوش نمایم مثال دوغ

عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم زمشوق دو دستم پرآبله
تن شیخ زورزش است چو بیخ درتگ چله
زور من وعد و چو شود نیک پر تله
بی شبه روز جنگ گریزد بیک هله
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود
من عسکرم بزور و به مستی مثال قج
از ترس من غینم خزیده است در سمج
در قول و در معامله ام راستباز و سچ
در راه حفظ دین و وطن همچو تیغ لچ
عاشق به بیرق و به نشان کلاه خود
خالص فدائی وطن و پادشاه خود

پریشان :

عبدالهادی داوی متخلص به پریشان از شعراء و نویسندگان جوان
و متجدد افغانستان در دوره امیر حبیب الله خان است که آثار نظم
و نثرش در جراید و مطبوعات افغانی تا هنوز انتشار می یابد و الحمد لله
حیات دارند، نمونه اشعار او:

بد نبود

دروطن گر معرفت بسیار می بود بد نبود
چاره این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تارومار میشد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کله مستت اگر هشیار میشد بد نبود
روز و شب چون لنگ و شل درآشیان بنشسته
یا دماغ و فکر را بیسوده بیجا خسته
دور از احباب رفته باعد و پیوسته
بر امید کارهای دیگران دل بسته
گر ترا همت مدد کار میشد بد نبود
مانده دردشتیم جمله شل و لنگ و کور و کور
کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور
رهزنان نزدیک شب تاریک، رهرو بیسشعور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاک این راه ها از خار میشد بد نبود
وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جولان فراخ
نخل امید است دردل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امید گاهی نیست یارب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگهای سنگلاخ
ای خداگر راه ماهموار میشد بد نبود
غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و یار
تا بکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
باری بر ما هم بیماری ابر رحمت بار بار
بار ما اندر گل افتاد و دل ما زیر بار
بارها بار ما گریار میشد بد نبود
این غزل در صفحهء حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود
این خطاب او بخود بسیار تر مرغوب بود
چند گوئی شاعرا اینکار میشد خوب بود
چند گوئی ماها کاینکار میشد بد نبود
پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
از سخن خاموش شو کاین جمله گی گفتار نغز
گر گریبان جانب کردار میشد بد نبود

صاحب‌داد :

صاحب‌داد کوهستانی از شعراء متجدد دوره امیر حبیب‌الله خان است که به لهجه‌های محلی شعر میسرود و قسماً اشعار او در سراج الاخبار منتشر گردیده است.

نمونه اشعار

بلبل ار باتو کند دعوی شیرین سخنی
سرکنی بال کنی لایق غولک زدنی
گرسرت درد کند خیل ملا نگذارم
بر رخت چف کدنی پف کدنی کف کدنی
سرو گسرت با قد توای دلبر
سر زنی بیخ زنی لایق آتش کدنی
بر رخ لاله رخان شب همه شب صاحب داد
بینی و بینی بگذره پلکک نرنی

خواجه محمد :

خواجه محمد سالنگی مثل صاحب‌داد از شعراء محلی دوره امیر حبیب‌الله خان است که اشعارش در سراج الاخبار نشر شده اینست
نمونه کلام او:

سرخ و سفید همدم خوبانو می
سبزینه رنگ آمده مهمانو می

سرم بقدمهای خوشت می نهم
هر نفسی میکنی پرسیانو می
نخره کده پیشککم میگذری
اتشکی میزنی درجانو می
گرم خنک گشته دلم از شتاب
هوف تو نگو پر عرقس جانو می
دست بدست هر دویمما بیا بریم
سیل کنان سوی گلستانو می
خوجه مومد گفت نه بشی بر زمین
جای تو دختر سر چشمانو می

به لهجه هزاره گی:

ای خدا سینه، موقاقروق شده دق دق موکنه
ناصر ازما طلب مال بناحق موکنه
موصلاتش زسرقارو غضب آمده بود
غرزده فش زده او قره ره ابلق موکنه
موگومش روغوی صاف وجوو گندم ندروم
موگه غلغل تونکو بوزک تو بق بق موکنه

سید حسین :

از شعراء جدید دوره امیرحبیب الله خان است که به لهجه های محلی شعر میسرود و بعضاً در سراج الاخبار محمود طرزی انتشار می یافت.

نمونه کلام به لهجه هزاره گی :

موکنه

کارهای که این اجل موکنه
بیخ و بنیاد عمر کل موکنه
چون بماند ترا درون لحد
مارو گژدم همه دبل موکنه
منکر وهم نیکر مبیاید
از عملهای تو سول موکنه
گر بگوئی جواب ایشان چست
زود در دان تو عسل موکنه
ورنه گوئی جواب ایشان زود
همچنان گرز میزنه که شل موکنه
خط عمر تو میدهند به سقر
نروی زوره کی کیشل موکنه
بس کن ای سیدحسین توشو خاموش
حرف حق کی بکس جدل موکنه

شاعره ها

از دوره های پیشتر مخصوصاً دوره ابدالی رسم مانده بود که نه تنها توجه به تعلیم و تدریس زنان افغانستان بعمل نه آید بلکه تحصیل و سواد منافی عفت و مقام زن در جامعه محسوب شود ، این طرز تفکر در دوره محمدزائی تأیید شد و به تعلیم زنان توجه بعمل نیامد معهذ ذوق بدیع که ودیعه الهی است معدوم نگردیده و گاهی در بین چهار دیوار خانه ها نیز منعکس شد و شاعره های ولو بسیط و ابتدائی به میان آمد ، گرچه آثار اینها اکنون از میان رفته باز آنچه باقیمانده نمونه قسمتی از ایشان در ذیل نشان داده میشود

فدوی :

بی بی آمنه فدوی بنت نور محمد خان و زوجه عبدالحسیب خان مترلد در سال ۱۲۷۶ قمری در شهر کابل زنده گی و زنی تحصیل کرده و شاعر مشرب بوده ، او ۵۶ سال عمر کرد و گهی بشعر گفتن مشغول میبود .

نمونه کلام:

غزل

تائظر در چمن وضع جهان وا کردم
ستمی بود که بر دیدهء بینا کردم
نه چمن رنگ وفا داشت نه گل بوی بقا
حیرت آلوده بهرسو که تماشا کردم
شوخ چشمی چو گلش کردم و بس شرمیدم
هرمتاعی که ازین سقله تمنا کردم
گر به محشر زمن از حاصل دنیا پرسند
گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذرهء نیست متاع زین سفر دور و دراز
عفو خواهم ز خدا آنچه خطاها کردم
فدو یا دیر خجالت بکشی روز جزا
ز آنکه در عالم فانی چه مهینا کردم

محبوب هروی :

محبوب دختر سکندر خان نظام الدوله و خواهر حمدقلی صارمی
شاعر شیوای هرات است او زن تحصیل کرده فاضل و شاعر بوده و در
عنوان جوانی از زهر ظلم و جهل شوهر در سال ۱۲۶۴ قمری بخاک نمناک
خفته، اینست نمونهء کلام او:

غزل

دیدم آن پیمان گسل از باری ما عار کرد
از نظر انداخت ما را با دل اغیار کرد
آشنائی کرد اول تا قرار از دل رسد
گشت چون آرام دل بیگانگی اظهار کرد
از برم شد وز تفاعل روی سوی من نکرد
چشم امیدم براهش از قفا خونبار کرد
بی سبب رنجید آن بد خو بمن واضح نشد
کان چرا بيموجبی از دوستان انکار کرد
گفتمش مرد از غمت محبوب گفتا مرد مرد
ای خوش آن عاشق که اوجان رافدای یار کرد

عاجزه :

صاحبو عاجزه دختر گل محمد خان قندهاری متولد در سال ۱۲۹۷ قمری، شاعره پشتوزبان بود. نمونه کلام او از مرثیه خواهرش (نازکو) اینست:

پر خپل خدای به فریاد کرم عوض غواړم له باری

ننگوم به گړندی

ما وایل جلگی زه خورا غلمه دشپی
حاجت می دی راوری بخت خو غواړم پرتندی

ننگوم به گړندی

عاجزه:

صنوبر عاجزه بنت سیدعبدالله کرخی هراتی متوفی در سال ۱۳۰۸

قمری از شاعره های هرات بود و اینست نمونه کلام او:

ای شهء باسغای من دل شده مبتلای تو
طوطی طبع من کند شام و سحر نوای تو
عمر عزیز رادهم در هوس لقای تو
محرم سرلامکان جان و دلم فدایتو
هرغ دلم باوج عرش پرزند از هوای تو
عمر عزیز شد تلف نیست ز خود مرا خیر
روز جزا بمن بکن از سر لطف یکنظر
بنده بخانه مغمم زار و ضعیف و چشم تر
ای مه چهار ده اثر خواجه، کل بحر ویر
نعت تو گفته مختصر عاجزه بینوای تو

گوهر:

گوهر کابلی دختر یکنفر «رساله دار» بوده در حدود سال ۱۲۹۲

قمری زنده بود او در اواسط قرن سیزده قمری با بعضی اقارب خود در هندوستان سفر و در لودهیانه و امرتسر سکونت اختیار کرد. گوهر زن شاعره بوده در فارسی و پشتو وارد شعر میگفت، نمونه کلام او در اردو اینست:

بستم کـــر جورگر جفا کر
پرای ظالم کبھی مجھسی ملاکر
لجاکر شرم کھاکر مسکراکر
ویا ہوسہ مکر کجہہ منہ بناکر

مستورہ :

حورالنساء مستورہ غوری بنت میر سید اعظم از زنان شاعرہ
ودارای دیوان اشعاری بالغ بہ سہ ونیم ہزار بیت است کہ تحفة العاشقین
نامش نہادہ مستورہ در جوانی ہسن ۳۴ سالگی در سال ۱۲۴۵ قمری
دیدہ از دنیا ہست. نمونہ کلام:

قصیدہ

دل عشاق گرد عارضت مستانہ میرقصد
بلی چون شمع روشن شد دوصد پروانہ میرقصد
مگر نقاش دربت خانہ زد نقش جمال تو
کہ از شوق تو می بینم بت وبتخانہ میرقصد
مراد پروزواعظ وعظ ترک عشق ومی میکرد
شکست امروز پیمان و سر پیمانہ میرقصد
دلہم چون دام زلف و دانہ خال تو می بیند
ز ترس دام مینلرزد ز شوق دانہ میرقصد
مگر باد صبا از چین زلفش نگہتی دارد
کہ بلبل در گلستان جغد در ویرانہ میرقصد

که باشد در پس پرده نو ای دلبری دارد
ز آوازش بهین مستوره را دیوانه میرقصد

محبوبه:

صفورا محبوبه بنت منشی ابوالقاسم متولد در سال ۱۳۲۴ قمری
در بادغیس هرات زن شاعره و نویسنده و غزل ذیل نمونه کلام اوست:

چرا

اینقدر خون خوردن و سوزوگدازای دل چرا
این همه رنج و مشقت بهر هر جاهل چرا
تا بکی در پیش کورانت چراغ افروختن
میکنی تلقین بشخص مرده ای غافل چرا
چند اندر خرمن هستی زنی آتش زغم
اینقدر گشتی برگ خویش مستعجل چرا
صحبت نادان چو میدانی که زهر قاتل است
چون نداری اجتناب از شریت قاتل چرا
خرمنت بر باد رفت و یک جوی حاصل نشد
ترک نگرفتی ازین سودای بی حاصل چرا
غوطه زن در بحر معنی گوهری آور یکف
خشک لب افتاده، محبوبه در ساحل چرا

ملاله :

روز دوشنبه ۱۷ شعبان سال ۱۲۹۷ قمری هنگامیکه آفتاب سوزان در میدان مشهور میوند می تابید و عساکر دشمن انگلیسی منبع آب روان را در دست داشت.

مجاهدین افغان با شکم گرسنه و لبهای تفسیده و اسلحهء کهنه در مقابل توپ و تفنگ عصری دشمن برای تخلیص وطن و حفظ ننگ و نام کشور شمشیر میزد، ناگهان باران گلوله دشمن بیرقدار افغانی را از پا در آورد، تشنه گی و گرسنه گی جوانان کوفته و خسته، کشور را به ناامیدی دچار ساخت و هر لحظه مغلوبیت قطعی نزدیکتر میشد. در چنین وقتی دوشیزهء حسنا که مثل آتش میدرخشید در رسید و پرچم افتادهء افغانی را از خاک برداشت و برافراشت، او با صدای رسائیکه عشق و انتقام از آن میبارید این دو بیت را در میان مردان و دلیران میسرانید و آنها را بطرف مرگ یا فتح رهنمونی میکرد:

خال به دیار لسه وینوکش میژدم
از خون معشوق خال سرخ در رخساره خویش میگذارم
چه شینکی باغ کبشی گل گلاب و شرمینه
خالی که گلاب احمر را در باغ سبزشرمنده سازد
که په میوند کبشی شهید نه شوی
خدای یزولالیه بی ننگی ته دی ساتینه
اگر در میوند شهید نه شدی : پس به تحقیق بدانی که برای بی

غیرتی زنده خواهی ماند. سرود آسمانی ایندختر مردان را مجدداً در میان طوفان آتش و خون به پیشرانند و در ساعتی هزار ها نفر از قشون دشمن معدوم و پرچم فتح و ظرافغان در اهتراز آمد. این دختر دختری که صدای ملکوتی و اشعار مست کننده اش تاریخ جنگی يك ملتى را مشعشع ساخت همان ملاله بیگم است که در عنوان اینستور ذکر یافت.

يك عده شاعره های دیگر نیز در دوره محمد زائی تا ظهور مجدد ادبی در افغانستان گذشته است که از بعضی آثارش و از برخی شاید نامش از میان رفته است از قبیل مریم سنگی متولد در سال ۱۲۵۳ قمری و عاجزه بنت سردار ارس خان فیروز کوهی زوجه میراقبال هراتی ، و مریم متخلص به کنیزک هروی متولد در سال ۱۲۵۷ قمری و غیره ها.

مخفی :

مخفی بدخشانی بنت میر محمود شاه از حکام محلی آنسامان ، دختر تحصیل کرده و شعر سرا بود ، مخفی تن باز دواج نداده و اکثر قسمت عمر خویش را در معیت خانواده اش در حالت تبعید سیاسی در کابل و قندهار در دوره امیر عبدالرحمن خان بسر برد و بعد به بدخشان برگشته است ، آثار شعری او مرکب از غزلیات ، مخمسات و رباعیات ، و غزل ذیل نمونه کلام اوست :

آهسته :

خط آمد بر رخت ای سیمتن آهسته آهسته
بیرون شد سبزه ات گرد چمن آهسته آهسته

ببین ای باغبان گل کرد آن حرفی که دی میگفت
 نسیم صبح درگوش چمن آهسته آهسته
 بت نا مهربانم مهربان گردیده میترسم
 مبادا بشنود چرخ کهن آهسته آهسته
 بصد افسون چو طفلی را که بفریبند با شکر
 دلم را برد انشیرین سخن آهسته آهسته
 فدایت جان من قاصد چو بردی نامه ام سوش
 زبانی هم بگو احوال من آهسته آهسته
 خوشا سیر بهارقندهار ودوستان باهم
 که میگشتیم در گردچمن آهسته آهسته
 نبودی گر سر آزدن مخفی چرا گفתי
 سخن بامدعی در انجمن آهسته آهسته

سپینه :

سپینه بیگم بنت نورمحمد خان الکوزائی از شاعره های پشتو زبان
 افغانستان واز باشنده گان هرات است که در محاصرهء مشهور سال
 ۱۲۵۵ قمری شهر هرات از طرف فارس، زنده ودر شهر مذکور ساکن بوده
 است سپینه قصهء محاصرهء هرات را در چندین صد بیت در رشتهء نظم
 کشیده و یادگار رزمی از خود گذاشته است . نمونهء کلام:

هجوم دشمن بشهر هرات

غلیم پر پیار هجوم راوری
مخ تی ولادی یار محمد^(۱) پیآوری
ز مور پښتانه لکه زمري جنگی
ولی د وینو پر حصار بهیږی
هرات په وینو د پښتون شو گلرنگ
پښتون زخمی دی غلیم په خدنگ
یار محمد وائی پښتنو زما ز مرو
تول را ووزی وسله دار له کورو
پر غلیم وکړی یو هجوم گړندی
هرات له لاسه په ژوندون مه باسی
داخوړ زمونږ کور دی زمونږ وطن دینه
دا ز مور تا توی ز مور مامن دینه
کفن په غاړه دا وطن وساتی
ز مور د پلرو بیکلی مدفن وساتی
دلته پراته دی ننگیالی نیکه گان
دلته بهیږی وینی تل د افغان
هرات ز مور دی ز مور کور دینه
ز مور نغری دی ز مور کور دینه

۱- وزیر یار محمد خان مدافع هرات

دشمن راغلی تر دیواله و کور
ولار دشی دادی دپنبتون نوی پیغفور
کامران^(۱) ناری کری چه پنبتونه قامه
توره راباسه میره پرننگه نامه
مه بایله خان اوسه ولار پر حصار
دپنبتانه پرننگه خان و کیره ایثار
بریه غیرت چه مونا موس خوندی یسی
نوم د پنبتون نوم داوس خوندی یسی
زلوچه وارویدی ناری غلبلسی
له یار محمده او کامرانه دلی
له کلاواته زمریانو په خیر
پر دبمنانویی جور کر لتیپیر
سرونی غوخ کیره دبمن په توره
موره نی کیره پر غلیمانو بوره
دبمن شومات راغی دوران دکامران
دیار محمدبری ستوری خان

۱- شهزاده کامران حکمران و مدافع هرات

نثر نویس ها

میراحمد اظهر:

متولد در سال ۱۲۰۶ قمری در شهر پشاور محصل در بخارا،
ومتوطن درعلاقه جرم بدخشان یکی از نویسندگان قرن سیزده افغانستان
است که در علوم توغل داشته و در هندوستان و ترکستان مشرقی سفر و
بالاخره در یارکند در سال ۱۲۶۹ قمری فوت کرده است. اظهر نوزده جلد
کتاب نوشته که هشت نسخه، خطی آن در کتابخانه، حفید اوغلام نبی
خان وکیل در شورای ملی افغانستان (متوفی ۱۳۱۵) شمسی موجود
است به اینقرار: طریق الطالبین (در تصوف اسلامی) سلسله الاولیا،
ذکر السالکین (تصوف) کنز السلاطین (نصایح ملوک) سبیل الرشاد،
اسرارالمخسین، بعلاوه مجموعه از غزلیات و مثنویات نیز دارد.

حسن علی:

اؤنویسندگان عصر امیر دوست محمد خان و دارای کتابی بنام
(حبیب القلوب) در سیزده فصل و رساله، بنام (مجموعه، خوارق) در
بیست و چهار فصل است که نسخه، خطی اول الذکر در نزد عبدالحسین
کواسه، او در کابل موجود است و نسخه، موخر الذکر که به امر امیر
دوست محمد خان در نظم و نثر تألیف شده معلوم نیست.

حبیب الله :

آخندزاده حبیب اله قندهاری معروف به (حبوآخندزاده) متولد درسال ۱۲۱۳ قمری و متوفی درسال ۱۲۶۵ قمری درشهر قندهار ازعلما و نویسندگان افغانستان بوده درهندوستان ، ایران و عربستان سفر و تحصیلات نموده، مؤلفات او قرار ذیل است:

مجموعه، رسایل درفارسی و عربی ، معیارالاعتبار، آفات غرور، رساله، تفکر، رساله، نماز، موعظه، صبروشکر، محبت الهی ، تمیز مؤمن و کافر، تواریخ و فیات ، شمع، بارقه، چهل مسله،، خلاصه فیصل التفرقه مفتنم الحصول فی علم الاصول، سمت القبله، لسان المیزان فی تقویم الاذهان، شرح مقامات حریری، روضات ، تخریج احادیث موضوعه، تنقیح تهافت حاشیه برزیج العبکی.
منهاج العابدین (منظوم درپشتو)

عبدالباقی :

عبدالباقی قندهاری پسر مولوی عبدالرسول متولد دراوایل نصف دوم قرن سیزده هجری از زمره، مولفین و نویسندگان افغانستان آنروز بود، دریلاد اسلامی سفر و تحصیل ، و ازتنزل اجتماعی مسلمین متحسس گردیده است، ازجمله آثار او درپشتو یکی کتاب « تبیین الواجبات » دراخلاق است. عبدالباقی در رزمگاه مشهور میوند برخلاف دشمن داخل حرب بوده، و ابیات ذیل نماینده احساسات او است:

چه مرداری غویشی نه خورم عادت کی تر گرزولی
گوشت مردار نخورم چون عادت نشیده ولی
رشوت خورم په څلورلاسه چه عادت رخصت راگری
رشوت با چهار دست میخوریم زیرا عادت کرده ایم
شه اگاشی افغانونه داپه خوگ نشی تیسر بوزی
افغانها بدانید زنده گی جز این ممکن نیست که
یا به مری یابه ئی وژنی یابه وی لکه سرکوزی
یا باید بمیری ویا باید بکشی یا مثل خوگ زنده باشی
تخلرمه لویه نشسته نه به ئی مومی ترقیامت
شق چهارم برای زنده وجودنداردوتا ابدموجود نخواهد شد

* * *

د دوزخ اور می قبول دی ربه واوره دا کلام
خدای من بشنو که آتش دوزخ را قبول دارم اما
چه زما د دین دشمن هیج وقت نشی زما امام
نه اینرا که دشمن دین من امام وقائد من باشد

* * *

لابه کله غوته شوی وه دکفر په تالاب کی
ندانم این شمشیر چه وقتی بخون کفر غوط زده
هغه توره دغلیبری په منبرو په محراب کی
که تا هنوز درمنبر محراب میدرخشد

میر محمد نبی احقر :

از نویسندگان قرن سیزده بدخشان و منشی میریوسف علیخان یکی از حکام محلی رستاق است که کتابی بنام « تکمیلته الرياض » در فصول مختلفه راجع به شرح حال شعراء صوفیون و مباحث بر مسائل علمی و ادبی به عنوان میر یوسف علی در سال ۱۲۶۱ قمری نوشته. سائر مولفات احقر ازینقرار است.

حدایق الحایق (عروض) قوافی هشت بهشت، قواعد فارسی شرح حال قیس عامری و لیلی شهادت حسنین، کتاب البدیع، تحقیق اللغت، اصول معاشرت، دیوان شعر. احقر در سال ۱۲۶۹ قمری بمرض سل از دنیا درگذشت و در شهر رستاق دفن گردید.

سید جمال الدین :

سید جمال الدین افغان بن سید صفدر اسعدآبادی کنری متولد در سال ۱۲۵۴ قمری در کنر و متوفی در سال ۱۳۱۴ قمری در اسلامبول نه تنها بزرگترین مرد سیاسی افغانستان بلکه بزرگترین عالم، فیلسوف، خطیب و نویسنده افغانی در قرن گذشته و از اشهر مشاهیر مشرق زمین محسوب است. سید از زمان تولد تا سال ۱۲۶۱ قمری در کنر بوده در سال ۱۲۶۲ قمری به کابل وارد و تا ۱۲۷۱ قمری مقیم ماند و در سال ۱۲۷۲ قمری به هند، عراق، حجاز و سوریا سفر و تحصیل خود دوام داد و در ۱۲۷۴ قمری به افغانستان مراجعت و بکابل مقیم شد در سال

۱۲۷۹ قمری در معیت امیر دوست محمد خان به هرات سفر و از آن بعد تا سال ۱۲۸۴ قمری بدربار امیر شیرعلی خان و امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان باقیماند و پلان ترقی افغانستان را به اساس تعمیم معارف و پیشبرد زراعت، صناعت، تجارت و اصول اداره دیموکراسی طرح کرد بالاخره در سال ۱۲۸۵ قمری مایوساً افغانستان را ترک و به سیاحت دنیا برآمد و تا وقت مرگ بمالك افغانستان، فارس، هندوستان، مصر، ترکیه و کشورهای عربی زبان را ب سیاست اتحاد و اسلامی و اداره دیموکراسی و قبول تمدن جدید عالم و مقابله با سیاست استعماری غرب آشنا و سوق نموده سید جمال الدین در سیاست استعماری دول بزرگ غربی مکرراً مداخله و وزید و در مقام محافل سیاسی اروپا شهرت عظیم سیاسی و حتی علمی حاصل کرد. نعش سید جمال الدین بعد از نیم قرن یعنی (۴۷) سال در افغانستان آورده شد و در کابل با تجلیل بسیاری در سال ۱۳۲۳ مطابق ۳۱ دسمبر ۱۹۴۴ بروزشنبه ده جدی دفن شد. آثار سید جمال الدین قرار ذیل است:

تتمة البیان فی التاریخ الافغان البیان فی الانگلیز والافغان، رد علی الدهرین مقالات جمالیه، مقالات عروه الوثقی، مجموعه ضیاء الحافقین، ماده «بای» دائرة المعارف بستانی و مقالات بسیاری در مطبوعات فرانسه و مصر و غیره.

سید جمال الدین چون مشغولیت دایمی در سیاست مشرق زمین و تنویر افکار داشت و همدرین موضوع خطابه ها ایراد و مقالات در مطبوعات مینوشت لهذا کمتر به تالیف و تدوین کتب وقت می یافت

ورنه او که عالمی جیدونویسنده، زبردست مخصوصاً در ادب عرب بود
میتوانست مؤلفات مهمی بوجود آورد.

یعقوب علی :

میرزایعقوب علی کابلی ابن میرزا احمد علی متولد در سال ۱۲۶۷
قمری در بلخ نشوونما یافته و در میمنه جزء مامورین محلی بوده بعدها
سفر در سمرقند کرده و در آنجا در سال ۱۳۰۷ قمری بنوشتن تاریخ آغاز
نموده است. او دو جلد کتاب تاریخ راجع به افغانستان و کتابی هم مبنی
بر سوانح شخصیش نوشته که امروز تنها یک جلد اول تاریخ او بنام «تاریخ
پادشاهان متاخرین افغانستان» در دست است آن کتاب دارای هفت باب
ویازده فصل حاوی وقایع تاریخی دوره محمدزائی افغانستان از وقت
امیر دوست محمدخان تا آغاز دوره امیر عبدالرحمن خان است، تاریخ
پادشاهان متاخرین افغانستان گرچه از نظر ادب و لفظ و اسلوب ارزش
زیادی ندارد مگر از حیث تاریخ مملکت و اینکه بیطرفانه نوشته شده مهم
و قابل اعتنا و خوشبختانه نسخه قلمی آن در موزه کابل موجود است.

نور محمد قندهاری :

نور محمد متخلص به نوری از اهالی قندهار و مرد نویسنده
و جهاننیده بود در سال ۱۲۸۰ قمری در پنجاب و در سال ۱۲۸۴ قمری
در لندن سیاحت مینمود. نوری در دربار امیر شیرعلیخان در کابل سالها
گذرانده و در سال ۱۲۸۷ قمری کتاب تاریخی بنام (گلشن امارت)

تالیف نموده اینک نسخه قلمی آن در مجموعه نسخ خطی کتابخانه پشتوتونه ریاست مطبوعات موجود است. گلشن امارت مشتمل برشش باب وچهل و سه فصل در دوصدوشصت و پنج صفحه راجع بتاریخ دوره پادشاهی امیرشیرعلیخان تا سال ۱۲۸۷ میباشد. این کتاب گرچه بکطرفه و چاپلوسانه نوشته شده معینا یکی از وثایق معتبر تاریخی دوره محمد زانی افغانستان است مؤلف در اخیر کتاب خود وعده داده است که جلد دیگری در تاریخ وقایع مابعد سال ۱۲۸۷ دوره امیرشیرعلیخان خواهد نگاشت ولی معلوم نیست این وعده را ایفاء نموده است و باخیرزیرا هنوز ما از جلد دیگری غیر از گلشن امارت اطلاعی نداریم.

میربرهان الدین لاغر :

از نویسندگان قرن سیزده هجری بدخشان است که تذکره بنام «اخوان المجالس» در سال ۱۲۸۵ هجری قمری تالیف و تدوین کرده است و اضافه ازین شرح حالی از او در دست نیست جزاینکه لاغر در عهد پادشاهی امیرشیرعلیخان زنده گمی میکرد.

نجم الدین ذاکری :

ذاکری از نویسندگان و شعراء دوره امیر دوست محمد خان است که در سال ۱۲۷۲ قمری کتابی بنام «افضل نامه» راجع به امیر دوست محمد خان و سردار محمد افضل خان پسر امیرنظم کرده است. شرح حال

ناظم افضل نامه در دست نیست، حتی بعضی مؤلفین و نویسندگان دیگری درین دوره گذشته اند که از نام آنها هم اطلاعی نداریم از قبیل مؤلف گمنام کتاب (مزارات بلخ) مرقوم در سال ۱۲۷۴ قمری که نسخه خطی آن در کتابخانه موزه ملی معارف کابل قید است و مؤلف مجهول کتاب (قیصرنامه) ترجمه از یک تاریخ عربی تالیف حکیم ابراهیم افندی در احوال خلفاء عثمانی این کتاب بعد از سال ۱۲۸۰ قمری تالیف و در سال ۱۳۰۸ قمری بواسطه محمدرحیم الکوزائی هراتی نقل شده که اینک نسخه قلمی آن در کتابخانه وزارت معارف در کابل موجود است.

میریاریگ:

میریاریگ از نویسندگان بدخشانی دوره امیرحبیب الله خان است که بعدها تذکره بنام (لعل بدخشانی) در سال ۱۲۸۳ شمسی هجری در کابل تالیف کرده است.

عبدالکریم:

سید عبدالکریم الحسینی نویسنده دیگری از بدخشان در دوره امیرحبیب الله خان است که بعدها در سال ۱۳۰۲ شمسی تذکره های «بهار بدخشان» و «مفرخ الاحباب» را تالیف نمود.

محمد یوسف ریاضی :

محمد یوسف ریاضی ابدالی هروی متولد در سال ۱۲۸۸ قمری ابن محمد حسین در سال ۱۳۰۰ قمری در فارس سیاحت ، و در سال ۱۳۲۰ قمری در هرات بتالیف کتابی بنام بحرالنفوس در دوازده باب مستقل آغاز و بعدها در مشهد سفر و بقیه تالیف خودش را تکمیل نمود که نسخ مطبوع آن چاپ ایران در دست اند ، ابواب کتاب او این است :

بیان الوقایع (شرح حال مؤلف) ضیاء المعرفه (حکایات) عین الوقایع شرح دوازده جنگ (افغانستان) دفتر دانش (تجارب شخصی او) پرسش و پاسخ فیض روحانی (اشعار او) منبع البکاء (مراثی) تخمیسات، رباعیات، پریشانی ریاضی، اوضاع البلاد، خاتمه کتاب.

غلام مرتضی :

غلام مرتضی قندهاری از نویسندگان و مترجمین دوره امیر عبدالرحمن خان است که در دولت هند انگلیسی خدمت می نمود ، وقتی که او در مشهد صفت نائب قونسلگری انگلیس را داشت دو جلد کتاب انگلیسی مبنی بر واقعات و سوانح امیر عبدالرحمن خان را که از طرف منشی سلطان محمد نام هندوستانی نوشته و در لندن طبع شده بود در فارسی روان ترجمه و بنام تاج التواریخ منتشر گردانیده . ترجمه فارسی غلام مرتضی ساده و قشنگ است ، گرچه اصل کتاب بسیار اعتماد را نشاید زیرا امیر عبدالرحمن خان يك جلد کتاب مبنی بر سوانح

خودش از ایام صیادت تا روز حرکت از خوقند و رسیدن در بدخشان نوشته و بعدها در کابل «بنام پندنامه دنیا و دین» بطبع رسانده که فیض محمد کتاب مذکور را در جلد دوم سراج التواریخ خود جابجا گنجانیده است. ولی منشی سلطان محمد هندوستانی که در کابل مستخدم بود يك نقل پندنامه دنیا و دین را سرقت، فراراً از افغانستان خارج شده کتاب مذکور را در یک جلد بزبان انگلیسی ترجمه و منتشر ساخت و هم یک جلد دیگر از وقایع مربوط به افغانستان از نزد خود برآورد که امروز هر دو آن بنام جلد اول و جلد دوم تاج التواریخ ترجمه، فارسی غلام مرتضی قندهاری معروف و موجود است و چون کتابهای مذکور معروض اغراض سیاسی و پروپاگندی دیگران گردیده است لهذا تمام آن قابل اعتماد نه میباشد، نمونه، ترجمه، فارسی غلام مرتضی در جلد اول تاج التواریخ.

(از زبان امیر عبدالرحمن خان مراسله مذکور را (مکتوبی که گرفتن انگلیسی از کابل در قندوز بعد از داخل شدن امیر عبدالرحمن خان در افغانستان برای او فرستاده بود) گرفته گشودم مضمونش بقرار ذیل است «دوست محترم من سردار عبدالرحمن خان! بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده، سلامتی اطلاعاً زحمت افزا میشود که دولت انگلیس از استماع اینکه شما بسلامتی وارد قطفن شده اید مشعوف هستند و خوشنود خواهند شد بدانند شما از روسیه بچه قسم حرکت نموده اید و آراده و خیالات شما چیست «دوست شما گرفتن» چون اولین مذاکرات من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشورت با عساکر خود جواب این مراسله را بدهم و از اشخاص مفسد بیم داشتم

که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت را به انگلیسها تسلیم نمایم و این فقره باعث فحاشی خواهد بود و نیز دانستم موقع بدست آمده است که بتوانم بفهمم دریاب مرادوات خارجه ملت من تاچه اندازه اقتدار بمن خواهند داد، لهذا مراسله مذکور را به آوازبلند بجهت لشکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف خواهم شد اگر سرکرده ها درنوشتن این مراسله با من معاونت نمایند زیرا نه میخوام بدون اینکه قبلاً با دوستان تازه، خود مشورت نموده باشم اقدام درکاری بنمایم وازهمه شما خواهشمندم درنوشتن جواب همراهی نمائید، و دو روزه مهلت خواسته روز سوم تقریباً یکصد کاغذ نوشته نزد من آوردند. مضمون بعض ازینقرار بود: ای ملت انگلیس، باید از مملکت ماخارج شوید یا شما را بیرون خواهیم کرد یاجان خود را درسراینکار خواهیم گذاشت دیگری چنین نوشته بود و قبل ازاینکه باشما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت و ضررهائیکه بافغانستان وارد آورده اید بدهید، دیگری نوشته بود باید صدکرور روپیه غرامت خراب کردن توپها وقلعه جات مارا بدهید والا نخواهیم گذاشت یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد چنانچه درزمان سابق چنین کردیم.

یکنفر ازسرکرده ها چنین نوشته بود: این کفار غدار شما هندوستان را به مکر و فریب متصرف شده اید و حالا میخواید افغانستان را هم به همین قسم به هندوستان ملحق نمائید، تا وقتیکه قوه داشته باشیم دفاع خواهیم کرد، بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که به مخالفت شما جنگ نمائیم؟

سلطان محمد خالص:

خالص بن موسی خان ابدالی از نویسندگان قرن سیزده هجری افغانستان و در سال ۱۲۸۱ هجری زمان سلطنت امیر شیرعلی خان بنوشتن تاریخ موسوم به «سلطانی» آغاز کرد که در سال ۱۲۹۸ قمری یعنی بعد از مرگ امیر شیرعلی خان و حکومت محلی سردار محمد ایوب خان پسر امیر درهرات و قندهار بچاپ رسید، خالص درین کتاب وقایع تاریخی افغانستان را قسماً تا سال ۱۲۷۹ قمری و الحاق هرات بدست امیر دوست محمدخان نوشته، مابقی حادثات تاریخی را حواله به جلد دوم می نماید که معلوم است فرصت اتمام و چاپ آنرا نیافته است، خالص درتحریر این کتاب به علاوه اقوال موثوقه معاصرین ماخذ دیگری رانیز درنظر داشته از قبیل گرامر گولدسمیت، مرآت الرضیه، سارجن ملکم، مخزن افغانی، تزک شه شجاع، فرشته و جام جم و جهانکشای نادری.

نمونهء کلام:

راجع به انقلاب کابل برضد اشغال انگلیسی

... همدین اثنا جماعهء غازیان کمر همت را بسته وآیهء کریمهء
والله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بیان مرصوص» را ورد
زبان ساخته برخانهء الکسندر برنس که درمیان شهر بود تاختند
واموالش را بغارت برده خودش را که به جهت متواری شدن فراری
گردیده بود گرفته به تیغ بیدریغ پاره پاره ساختند و خانه اش را بغارت
داده پس ازان آتش زده بعد بتساراج خزانہء دولتی که درجنب خانهء

الکسندر برنس و تحویل جانشین فرنگی بود پرداختند و بطرفه العینی آنرا نیز خوان یغما ساخته فقراء و غربا از حصول علم استظهار افراختند و خوانین درست آئین متفقه مذکوره که عبارت از عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری و سردار عبدالسلام خان بامیزائی و سردار سکندر خان بامیزائی و غیره در ثانی به این خیال افتادند که کار سترگ چنین را که پیشه ساختیم البته بیوجود پادشاه صورت استحکام ندارد پس به اتفاق به پادشاهی محمد زمان خان اذعان کردند و بنا بر تاکید مواعید به تخالیف شدیدة تمسک جستند ...

فیض محمد :

میرزا فیض محمد خان غوری نژاد از منشیان و نویسنده گان دورهء امیر حبیب الله خان است که بفرمان امیر به نوشتن تاریخ افغانستان در سه جلد آغاز کرد. این تاریخ بنام سراج التواریخ به تصحیح خود امیر و مولوی عبدالروف خان و منشی عبداللطیف خان رسیده بعداً چاپ میشد و دو جلد اول و دوم که باحث و قایم تاریخی دولت ابدالی افغانستان و دورهء حکومت محمدزائی است در کابل طبع و در یک وقایه منشتر گردید. جلد سوم حاوی تاریخ عهد امیر عبدالرحمن خان از جلوس او تا سال ۱۳۱۴ قمری یعنی پنجسال به ختم پادشاهی امیر مانده در مطبعه ماشینخانه کابل به طبع رسیده بود که از طرف دولت به کدام علت نامعلومی امر تعطیل داده شده ، معیناً مجلدات آن از طرف اشخاص باذوق بدست آورده شد که تا امروز در کتابخانه های اشخاص موجود

است ازین بعد میرزا فیض محمد مایوساً از کار فروماند و لهذا نه اینکه جلد سوم ناقم ماند جلد چهارم که بایستی مشتمل بود بر تاریخ دوره سلطنت خود امیر حبیب الله خان طبع و نشر میگردد نیز از قوه به فعل نیامد و افغانستان عجالاً از یک ذخیره مهم تاریخی محروم گردید. در حال جلد اول و دوم و جلد ناقم سوم سراج التواریخ تالیف میرزا فیض محمد با معایبی که در اسلوب نگارش تاریخی دارد قوریه بزرگی برای تاریخ نویسی آینده افغانستان راجع بدوره محمدزائی محسوب و لهذا قیمت دار است چونکه او در تدوین و تالیف این تاریخ علاوه به اسناد و مدارك کتبی از اقوال و چشم دید مردم ثقه نیز استفاده های شایانی نموده است میرزا فیض محمد بالاخره در اغتشاش دوره سقوی در سال ۱۳۰۸ شمسی کشته شد.

مطبوعات

عهد امیرشیرعلیخان

برای نخستین بار در عهد امیرشیرعلیخان مطابع سنگی در افغانستان وارد، و در شهر کابل دایر شد که یکی از آنها بنام مطبعه (مصطفاوی) و دیگری بنام (شمس النهار) موسوم بود و بعید نیست مطابع دیگری نیز وجود داشت که عجالتاً اسماء آنها را نمیدانیم در هر حال در مطابع مذکور تا جائیکه اطلاع داریم آثار ذیل طبع و نشر گردیده است:

اول - مجموعه، حاوی يك مقدمه، طولانی از طرف عبدالقادر و وقایع جنگ روس و عثمانی ترجمه از تایمز آف لندن در (نود) صفحه بتاريخ دوم شعبان ۱۲۹۴ قمری بنام (وعظ نامه) .

دوم - اصول وقواعد عسکری بانقشه ها و اشکال و افراد نظام در حال تمرین نظامی و مصطلحات عسکری که از انگلیسی در پشتو ترجمه شده بنام (وعظ) که افسرها برای عسکرها قرائت کند در (هفتادونه) صفحه طبع مطبعه، مصطفاوی به اهتمام میرزا محمد صادق.

سوم - شهاب ثاقب (نام رساله)، که در رد وهابی ها نوشته شده و خود امیرشیرعلی خان هم شرحی درین رساله نگاشته .

چهارم - کتاب (ذخیره الملوك) مع شرح آن.

پنجم - (کتاب) (فتاوی برهنه)

ششم - تکت های پوسته، کاغذ های رسمی و وثایق و شاید تعلیمات نامه های دیگر نظامی. از مطالعه و عظم نامه اولین چنین معلوم میشود که بنام (وعظ) «وغلط نامه» «مواعیظ» وقایع داخله و خارجه در مطایع مذکور طبع و برای اطلاع عامه نشر مییافته است:

روزنامه شمس النهار :

روزنامه شمس النهار اولین روزنامه افغانستان است که در عهد امیرشیرعلیخان از سال ۱۲۹۰ قمری ماه یک و دو بار در شانزده صفحه محتوی مقالات اجتماعی و اخبار داخلی و خارجی به نگارنده گی قاضی عبدالقادر پشاور در مطبعه شمس النهار به اهتمام میرزا عبدالعلی دربالاحصار کابل طبع و نشر میشد این روزنامه اولین روزنه ایست که از جهان خارج بروی افغانستان کشوده شد و بالطبع در تنویر اذهان مردم عامل مهم و عمده بوده است، شمس النهار چند سالی به نشر خود دوام داده توانسته است.

عبدالقادر :

قاضی عبدالقادر پشاور از مردم یوسف زائی پشاور و دارای السنه فارسی (پشتو) اردو و انگلیسی، صاحب ذوق شعری در دربار امیرشیرعلیخان بحیث مصاحب پادشاه و درعین حال منشی

عسکرچی و سرکرده، فابریکه های حریمی و هم نویسنده، اکثر مقالات و وعظ نامه های عسکری و مدیر روزنامه، شمس النهار بود این شخص در تحولات ادبی و عسکری آنروزه، افغانستان موثر و هم مرد پر اسراری بوده است، قاضی کلمات انگلیسی را به تقلید هندوستان برای بار اول داخل زبان فارسی و پشتوی افغانستان نمود، قاضی بعد از مرگ امیر شیرعلیخان تا ورود امیر عبدالرحمن خان به افغانستان در کابل بود ولی بعد ها مردم کابل بر علیه او نسبت به نطقی که بطرفداری امیر عبدالرحمن خان در جامع نموده بود، شوریدند و قاضی بطور حیرت انگیزی از کابل فرار کرد که تا امروز مفقود اخیر است.

عهد امیر عبدالرحمن خان

در دوره، امیر عبدالرحمن خان به اساس عهد امیر شیرعلی خان مطابع سنگی در کابل زیاد شد ولی دیگر نشرات جدیده و روزنامه بعمل نیامد. مشهورترین کتبی که درین دوره در مطابع سنگی کابل بنامهای مطبعه، سرکاری، مطبعه، ماشینخانه، و مطبعه، کابل و اغلباً به اهتمام منشی عبدالرزاق و سارجن میجر محمدعظیم بطبع رسیده اینها است:

اول - «آئینه جهان نما» (منتخبات کلیله و دمنه)

دوم - «نصایح نامه» (گفتار خود امیر)

سوم - «دیوان اشعار» عایشه درانی

چهارم - رساله امراض اطفال

پنجم - کتاب مساحت

- ۶ ششم - کتاب «ترغیب بالجهاد» تالیف علمای کابل بغرض حفظ روح سلحشوری و دفاع از وطن.
- هفتم - مبادی کیمیا
- هشتم - اوراق صکوک و وثایق و فرامین و اشتهارات و غیره.

عهد امیرحیب الله خان

در این دوره مطابع تیپوگرافی در کابل زیاد و زینگو گرافی وارد شد، عمده ترین انتشارات این مطابع - بعلاوه، وثایق، مکاتیب رسمی و فرامین و تکت پسته، دستور العمل ها و امثال آن - کتاب سراج التواریخ فیض محمد خان و سراج الاخبار محمود طرزی و مؤلفات و تراجم محمود طرزی.

سراج الاخبار :

روزنامه ۱۵ روزه سراج الاخبار به نویسنده گی محمود طرزی از سال ۱۲۹۰ شمسی آغاز به نشر کرده هشت سال دوام نمود این روزنامه مصوردر شانزده صفحه به مطبعهء حروفی کابل طبع میگردد. سراج الاخبار در اذهان مردم تحول و انقلاب اجتماعی و سیاسی تولید، و یا اگر بود تقویه و تسریع نمود، سراج الاخبار از علوم و ادب و اخبار و سیاست باروش معین و البته باروحیه مداهنه و محافظه کاری که متقاضی هراس از استبداد و بیقانونی است بحث مینمود، و در آخرین سال سقوط خود (۱۲۹۷) شمسی / روزنامه «سراج الاطفال» را که مسلك آن از نامش

پیدا است در چهار صفحه تولید نمود، که بعد از چند ماهی با سراج الاخبار بکجا سقوط نمود، جایشان را بروزنامه های (امان افغان) و (ارشادالنسوان) (اولین روزنامه زنان در افغانستان) گذاشتند.

مؤلفات و تراجم مطبوعه محمود طرزی :

آثار مؤثر نظم و نشر، تالیف و ترجمه محمود طرزی که در دوره نگارنده گی سراج الاخبار او در مطابع حروفی کابل طبع و نشر گردیده، زمینه تجدد ادبی را در افغانستان تهیه و بقرار ذیل است:

- (۱) جغرافیای منظوم افغانستان (۲) از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی (۳) پراگنده (۴) روضه حکم (۵) سیاحت در سه قطعه روی زمین (۶) علم و اسلامیت (۷) آیا چه باید کرد (۸) ادب در فن (۹) توحید (۱۰) جغرافیای عمومی (۱۱) سیاحت دور زمین (ترجمه)
- (۱۲) سیاحت در جو هوا (ترجمه) (۱۳) جزیره پنهان (ترجمه) (۱۴)
- سیاحت در زیر بحر (ترجمه) (۱۵) جنگ روسی و ژاپان پنج جلد (ترجمه)

نمونه نشر نویسی در دوره محمدزائی

اسلوب نشر نویسی در دوره امیر دوست محمدخان از تعزیه نامه ذیل معلوم میشود که نویسنده غزنی در مرگ وزیر اکبرخان غازی برای برادرش غلام حیدرخان حاکم غزنی نوشته و سواد آن در شماره جوزای (۱۳۱۹) شمسی (مجله کابل) درج است :

ایزد متعال و خدای لایزال جلت عظمته که بارگاه عزوجلش منز

فنا مقدس اوسمت زوال است ذات برتری صفات حیدری سمات جناب
بنده گان عالی سردار صاحب نامدار و آرامدار دوی العز والافتدار سردار
روحي فدارا که قطب آسمان صبر وثبات است مظهر آثار خیرات ومبرات
داشته باشارات بشارات کلمات:

وشرالذین آمنواذالاصابتهم مصیبة قالوالالله واناالیه راجعون علیهم
صلوة ورحمته من ربهم واولیک هم المهتدون- مسترجع ومتبشر وارد،
بحرمت محمد خیر البشر و آله اطهرو ائمه اثنا عشر. بعداز ترسیم مراسم
شعر گواری و تقدیم رسوم ببقراری وجانکاهی فدویان طرق دوستخواهی
برصفحه صحیفه، تعزیه، مینگرد: از قضیه نامرضیه و واقعه، هایلده،
جانسوز قدوة المجاهدين فی سبیل الله وعمدة المتوکلین فی الامور علی
الله الاکبرالاکبر الوزراء وزیرصاحب ملایک مصاحب شرف الله بلقائه
جگرهای خون وچشم هامانند رود جیحون ازخونابه مشحون وازسیاری
وحشت هوشهای زایل وازکثرت حیرت وحسرت حس ها باطل، وبه
فحوای آیه کریمه: «لیضیق صدري ولاینطق لسانی» درین مهم نازل
الله کبر این چه هنگام است وهنگامه که ناموس اکبر باپرده گیان افلاک
ازینغم به فزع اکبر وخواتین عصمت پروریده خطه، خاک درین ماتم
بشوروشر، البته اهل اسلام و دین چرا حزین وغمگین نباشند که درسد
سداد دین ودولت رخنه پدید گردیده مشرکین لعین که دشمن خدا
ورسولند نیز درین ماتم بشر وشورند قضای الهی را هیچ چاره نیست.

(گریدی قابض ارواح بفرمان حقیر

دادمی جان عزیزم عوض جان وزیر

هرچند وفات وزیر صاحب معظم الیه اعظم المصایب است بازهم استرضا و خوشنودی خالق اکبر اعظم المطالب بنا بران است که به قضای الهی راضی بوده از سر اخلاص فاتحه، مغفرت بر روح پرفتوح آنسزا و ارقرب رحمت ایزدی خوانده میشود. الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر والله الحمد، زیاده چه، مصدع شود. باقی آن عالیجاه الی یوم القیام مقام آن والامقام باد.

اسلوب نثر نویسی در دورهء امیر شیرعلیخان و روزنامه شمس النهار:

نقل يك فرمان امير

(عبارت مهریادشاه)

(ابوالفتح معین الدین امیر شیرعلی خان بهادر سنه ۱۲۸۹)

(فرمان همایون والا شد آنکه چون پیوسته منظور نظر مهر مظهر و مکنون خاطر خطیر مرحمت گستر پرورش و تربیت جمیع خدمتگاران صادق و دلخواهان موافق بوده و میباشد. خاصه اشخاصیکه در چهار شوق دولتخواهی و جانفشانی نقد اخلاص خود را به محک امتحان و اعتبار رسانیده و از عقیدت و صداقت چو بشرا در دارالضرب جان نثاری کامل عیار ساخته اند باید به منبعی از مناصب جلیهء سلطانی سرفراز شوند، مصداق این مقال حال صداقت اشتمال عالیجاه عمده الاعاظم والاعیان زیدة الافاخم والارکان عصمته الله خان طایفهء غلجائی قوم جبارخیل

است که درجادهء صداقت کشی و عقیدت اندیشی مردانه قیام و اقدام داشته لهذا نظریه حسن رای زرین و فکرت متین عالیجاه موصوف را به منصب جلیهء (حشمته الملکی سرفراز فرمودیم که معنی این منصب میمون بزبان صلابت ضیان افغانی (لومین غورو) مذکور میشود ، اعلی و اوانی ایندولت خدا داد و اصاغراکابر این مملکت قوی بنیاد عالیجاء معزی الیه راحشمت الملک یعنی لومین غور دانسته درعهد شناسد تحریر فی شهن رمضان المبارک سنه ۱۲۹۰)

نقل يك خبر داخلی از روزنامهء شمس النهار (ترقی مدارج درافغانستان)

(قدیمان خود را برافزای قدر
که هر گز نه بینی زپرور ده غدر)

(چونکه از عرصهء دراز منظور نظر کیمیا اثر بنده گمان اشراف
امیر صاحب بهادر خلا الله ملکه چنان بود که اشخاصی که از قدیم معروف
خدمات بوده در انجام امور ماموره خود کوتاهی نورزیدند و پیرامون
آبیاری شجرینی ثمر گذاری نگردیده علی الدوام سررشتهء اخلاص را
از دست ندادند ترقی اوشان به مناصب جلیله کرده شود، و نیز چونکه
الحال نظم و نسق مملکت به نسبت سابق زیاد گردیده ترقی و رفاهیت
و امنیت رعایا بظهور رسد، بنا بر ظهور خیال مبارک بتاریخ ۲۵ رمضان
المبارک یوم دوشنبه ۱۲۹۰ ترقی اشخاص ذیل به مناصب رفیعه بظهور
رسید ...)

اسلوب نشر نویسی جدید در عهد امیر حبیب الله خان و مکتب
محمود طرزی و سراج الاخبار به نقل از شمارهء اول سال هفتم روزنامهء
سراج الاخبار ازین قرار است: (محمود طرزی مینوسد)

اتهامات

(یعنی در افراطم کوشیده مرا شیطان فساد پیشه، فتنه انگیز، جنگ پسند و امن نا پسند دشمن دوستان و دوست دشمنانم می پندارند! از همه بدتر اینکه مرا در هر پانزده روز یکبار در هر محفل، در هر مجلس می بینند و سخن مرا می شنوند، موجودیت و هستی مرا عیناً مشاهده میکنند باز هم مرا بخانه نشینی و گوشه گیری و ناموجودی و غیر حاضری متهم میسازند از آنهم بدتر که برای آنهم بسی نیرنگها و حیلها و دسیسه ها حتی العیاذ باللہ تا بدرجه، خیانت چیزها در تصور و اندیشه خود ها قرار داده بگونه گونه سنکهای اهانت و تهمت و نوع نوع تهدیدات و تخویفات پردهشت هدفم میسازند! گاهی بانگاهای مرا به بانک «شتریه» تطبیق دادن بعض کلیله دمنه خوانان که از احوال جهان تنها همان گونه سیاستها را آموخته و پسندیده اند از قوه بفعل آوردن آنرا به چهار چشم انتظار نگران میباشند! بعض در تفریطم کوشیده، مرا به خوشامد گوئی و تلق جوئی مداح ناحق گوئی و حق پوشی متهم نموده میگویند اخبار آنست که آزاد باشد و هر چیزی را آزادانه گوید از مظالم رشوت ها، ناحق ها، غدرها، غبن ها، خرابی ها، ویرانی ها احتیاج ها ضروریها و چها و چها بحث کند عیب ها و بدیها را آشکار ویی پروا گوید و آفتابی سازد تا معنی اخبار را در برگیرد و هر کس به عیب خود دانسته به اصلاحات کوشش ورزند.

خوش نویسان

عبدالرحمن :

میرزا عبدالرحمن کابلی متوفی در سال ۱۳۰۲ هجری از خطاطان مشهور افغانستان و نمونه، خطوط نیمه قلم و سیه مشق او در شماره، دهم سال ششم مجله کابل چاپ شده است

صفدر علی :

صفدر علی از خوش نویسان عهد امیر شیرعلی خان و در دربار شاهی سمت استادی اغلب خوش نویسان وقت را داشت.

تاج محمد :

تاج محمد پسر ذکریا خان از خوش نویسان خاندان محمد زائی مخصوصاً در خط نستعلیق بود، نمونه، خط او در سالنامه، کابل مورخه در سال ۱۳۱۳ شمسی چاپ شده.

حسینی :

میر حسین حسینی متوفی در سال ۱۳۰۹ قمری از خطاطان مشهور کابل و معاصر امیر عبدالرحمن خان است که خط را در نزد صفدر علی فرا گرفته.

سید عطا محمد شاه :

سید اصلاً کندهاری و از خوش نویسان معروف دورهء امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان است که قطعات قلمی او بکثرت وجود دارد و فوت سید در سال ۱۳۴۷ قمری واقع شد.

میرزا محمد یعقوب :

میرزا از مردم کابلی و از خطاطان و میناتور سازان مشهور دورهء امیر حبیب الله خان است که نمونهء قلم او در سالنامهء کابل سال (۱۳۱۳) شمسی چاپ شده.

عبدالعظیم :

ملا عبدالعظیم پغمانی یکی از خوشنویسان دورهء امیر عبدالرحمن خان است که در آن دورهء دیده از دنیا فروست.

غلام حسین :

خلیفه غلام حسین جزء مامورین امیر حبیب الله خان در کابل و یکی از خطاطان قابل آندوره است که کتب و رساله های چندی بقلم خفی و زیبای خودش در نستعلیق نوشته است.

فتیر احمد:

حاجی میراحمد کابلی از اساتید خطاطان کابل در دوره امیر عبدالرحمن خان بود تلامذ بسیارى درین رشته پرورش داده است.

شیر احمد:

شیر احمد ابن حاجی میراحمد خطاط متوفی در سال ۱۲۹۶ شمسی شاگرد پدر بوده و نسخ خوشخط خوبی از خود بیادگار مانده است.

غلام صدیق:

خلیفه غلام صدیق کابلی از خطاطهای مشهور کابل است که سال ها در مطابع سنگی دوره امیر حبیب الله خان کار نموده و هم قطعات زیبایی از قلم او در دست است.

سید محمد:

میرزا سید محمد کابلی از منشیان امیر حبیب الله خان بوده در چابک نویسی ممتاز و در خط شکسته و نستعلیق ماهر بود و در دوره امانیه از دنیا گذشت.

حسام الدین:

حسام الدین کابلی از قریه چهار آسیاب و مامورین دربار امیر حبیب

الله خان و خطاط قابلی بوده نمونه خطش در شماره دهم ۱۳۱۵ شمسی مجله کابل چاپ شده .

میر محمد حسین :

میر محمد حسین متوفی در سال ۱۳۰۹ شمسی از خطاطهای دوره امیر حبیب الله خان و مسلط در اقسام خطوط بوده است.

محمد جعفر :

میرزا محمد جعفر قندهاری باشنده کابل متوفی در سال ۱۳۰۳ شمسی از خطاطهای عهد امیر حبیب الله خان و مدیر روزنامه افغان در کابل در دوره امانیه بوده

محمد یونس :

محمد یونس کاکری از مامورین فابریکه کابل در عهد امیر حبیب الله خان از خطاطهای آندوره بوده، خط ثلث را مخصوصاً با ناخن در روی کاغذ زیبا مینوشت.

عبدالحمید :

صوفی عبدالحمید قندهاری یکی از فضلا و صنعت کاران مشهور و ماهر و خطاط قابل دوره امیر حبیب الله خان است که تا امروز شهرت فضیلت خودش را در افغانستان محافظه کرده است.

بعلاوه يك عده خوش نویسان دیگری درین دوره گذشته اند که
عجالتاً شرح حال همه آنها در دست نیست از قبیل:

میرزا محمد عمرخان منشی در خط شکست (متوفی در سال ۱۳۱۳
شمسی در کابل) میرزا محمد عثمان خان محاسب در شکسته و نستعلیق
، میرزا عبدالرشید منشی در نستعلیق شکست، میرزا سید امیر غزنوی
(متوفی در سال ۱۳۱۴ شمسی) و امثالهم..

محمد یعقوب :

محمد یعقوب قندهاری از تلامیذ مشهور سید عظامحمد شاه سابق
الذکر بوده که از پرکاری و کثرت نوشتن بصارت خودش را از دست داد.

محمد رضا :

شیخ محمد رضا کابلی يك تن از خطاطهای فاضل و صنعت کار
لایق و شاعر و منجم امیر حبیب الله خان بود که درین نزدیکی ها از دنیا
گذشت.

رسامها

معروفترین رسامهای افغانستان در دوره محمدزائی دو نفر است که آثار و اسمای ایشان در دست و یقار ذیل است:

محمد اعظم ابکم :

مشهورترین رسام دوره امیرشیرعلیخان است که تابلوی معروف او (سردار محمد امین خان والی قندهار و پسرش محمد اسمعیل خان را بادورنگای سپاه منظم سردار درین تابلو رسم کرده) در صفحه ۱۲ شماره پنجم سال هشتم روزنامه سراج الاخبار چاپ شده است.

غلام محمد :

پروفیسور غلام محمد خان رسام از مشاهیر رسامهای دوره محمدزائی در عهد امیرحبیب الله خان است که آثار متنوعی از او بیادگار مانده و این همان رسامی است که بعد ها (در دوره امانیه) در آلمان اكمال تحصیل و در افغانستان شاگردهای بسیار تربیت کرده است.

ادب پشتو در دورهء محمد زائی

ادب پشتو در اوائل دورهء محمدزائی در افغانستان بحالت ابتدائی بود اگر چه امثال میرزاحنان و صدیق آخند زاده و غیره شعراء پشتو وجود داشتند برای بار اول در دورهء امیرشیرعلیخان توجه دربارهء ادب پشتو بعمل آمد و قومانده ها واصطلاحات عسکری در زبان پشتو در آورده شد و هم بعضی تعلیم نامه های انگلیسی در پشتو ترجمه گردید القاب رسمی مامورین دولت و افسرهای اردو پشتو شد از قبیل لوی تول مختار صدراعظم لوی ملک (وزیرمالیه) لوی کبسل (خزانه دار کل) و امثالهم شعرائی هم در پشتو از قبیل دوست محمد کاکر و فیض محمد و غیره موجود بودند.

در دورهء امیر عبدالرحمن خان تنها ملا غلام جان لغمانی که مرد فاضل بود سوال و جواب و مکاتبات امیر عبدالرحمن خان و وایسرای هندوستان را در پشتو ترجمه و در سال ۱۳۰۳ قمری چاپ کرد خود امیر هم يك نصیحت نامهء سیاسی در پشتو را امر طبع و انتشار داد.

در عهد امیر حبیب الله خان بعضی اشعار پشتو در سراج الاخبار محمود طرزی منتشر میگردد و نویسندگانش از قبیل مولوی غلام محی الدین متخلص به «افغان» و ملا محمد خان مشهور به «افغان نویس» و مولوی صالح محمد خان قندهاری و غیره در پشتو نظم و نثر مینوشتند

بعلاوه زبان پشتو درنصاب تعلیم مکتب حبیبیه کابل داخل و کتب درسی در پشتو تالیف گردید از همین وقت است که برای یک حرکت و جنبش ادبی پشتو در افغانستان زمینه آماده میشد.

نثر پشتو:

در هر حال نثر پشتو درین دوره با گذشته چندان فرقی نکرده ولی تحولات لفظی در آن راه یافته و اسلوب منشی احمد جان که نسبتاً ساده و تازه و جذاب و شیرین تر بود در ادب پشتوی ایندوره وارد و تاهنوز مستعمل است بعد از سال ۱۳۰۰ قمری در ولایات شرقی و سرحدی افغانستان هم توجه، در ادب پشتو به عمل آمد، قاضی میر احمد شاه پشاورری گرامر ابتدائی خودش (وافیه) و قاضی خیرالله کتاب (خیراللغات) را در پشتو تالیف نمودند، آثار مشهور و منشور پشتو در ایندوره بقرار ذیل است:

تفسیر پسر مراد علی، تفسیر بدر منبر دوست محمد مقدمه ملو جزر غلام محمد، تاریخ افغانستان منشی احمد جان، تاریخ غزنوی، گنج پشتو، هغه دغه، دقصه خوانی گپ، بهارستان و شکرستان میر احمد شاه، سوال و جواب غلام رسول، گلشن اشعار سید محمد عمر، توبت الفوح محمد یوسف، و پشتو متلونه سید احمد.

و اما نظم پشتو درین دوره: شعرای پشتو که قبلاً اغلب اشعار عشقی و قصصی، و مذهبی میسرودند، در این دوره بعزت جنگهای متعدد رسمی و ملی و قبیلوی که بین ملت افغانستان و دولت انگلیس بعمل آمد

به هیجان آمده و بیشتر بسرودن اشعار رزمی و حماسی گرائیدند چنانکه در دوره مغل هندوستان و تجاوز آنها در افغانستان این روح رزمی در اشعار پشتو دمیده شده بود، رویهم رفته آثار مشهور و منظوم پشتو در دوره محمدزائی بقرار ذیل است:

منظومه، کوتوال، منظومه، نیمبولای احمد گل، لیلی و مجنون فتح خان، نیمبولا و تیمبولا موسی و گلکی، جنگنامه، حاتم طائی، شاهنامه، نعمت الله، الف لیله نعمت الله، شهزاد ممتاز، امیر حمزه ورقه و گلشاه، بهرام و گلندام، شیرویه ملا احمد، مدوجزر اسلام غلام احمد، سیرت نبوی عبدالمجید، منهاج العابدین حبیب الله، درالبیان رسول داد، بحر العلوم دوست محمد، اخلاق احمدی دوست محمد، تهذیب الواجبات عبدالباقی، انیس الواعظین احمد پجگی، مناقب صاحب سوات ولی محمد، روضة المجاهدین فیض محمد.

دواین اشعار: احمد کلاچی، شمس الفلک احمد دین رضوانی عبدالله احمدگن، محمد امان، نظر محمد کاکر، شیر محمد، نوروز سید کمال، مرزا حنان مشرقی و غیرهم، رویهم رفته شعراء و نویسندگان پشتو درین دوره اینها هستند:

پردل خان قندهاری شاعر، مهردل خان قندهاری شاعر، مرزا حنان قندهاری شاعر، صدیق آخند زاده قندهاری شاعر، بابا سید گل شاعر، سلیم زمینداوری شاعر، نورشالی شاعر، دوستم شاعر، میرافضل شاعر، امانت ملیار شاعر، شاه گل شاعر، طالب گل شاعر، پایاب شاعر، حمید گل شاعر، علیخان شاعر، عبدالغفار شاعر، بهرام شاعر،

گل محمد شاعر، برات شاعر، مجید شاه شاعر، میرعبدالله شاعر، عجم شاعر، میارجب احمد شاعر، سیداحمد شاعر، مجید شاعر، ارسلشاعر، بادارشاعر، کریم شاعر، محمود شاعر، ظریف شاعر، غازی الدین شاعر، عبدالله شاعر، اکبرشاه شاعر، ناصر شاه شاعر، قاسم شاعر، یاسین شاعر، علیخان شاعر، مجیدکاکر شاعر، نورالدین پشاوری شاعر، رسول داد شاعر، نیازمحمد شاعر، باجوری شاعر، گوجرخندولی شاعر، محمدولی شاعر، حضرت علی اسماری شاعر، اکرام شاعر، لیونی محرچی شاعر، صفت چپرهای شاعر، امیرهزارچپرهای شاعر، خانمیر چپرهای شاعر، باره حنان چپرهای شاعر، خدای دوست چپرهای شاعر، گل محمد خوگیانی شاعر، بهره مند خوگیانی شاعر، درمحمد محامی شاعر، عبدالزاهد اندری شاعر، مقصود مهمند شاعر، نوکل صافی شاعر، میرای افریدی شاعر، سید کمال کنری شاعر، میران قندهاری شاعر، کمال قندهاری شاعر، نوروزپشاوری شاعر، محمد دین پشاوری شاعر، ولی محمد سوايق شاعر، شیرمحمد قندهاری شاعر، عنوان الدین شاعر، نظرمحمد کاکرشاعر، غلام محمد پوپلزائی شاعر، شیداشاعر، محمدامان داوی شاعر، احمد گل مومند شاعر، عبدالباقی کاکر شاعر، عبدالله پوپلزائی شاعر، سعادت خان شاعر، اسدالله خان شاعر، اشرف شاعر، اکبرشاعر، احمد دین هشتنفری شاعر، نعمت الله پشاوری شاعر، سیدمحمد شاعر، غلام محمد ختك شاعر، امیرعلی شاعر، دوست محمد ختك.

مولف و نویسنده

منشی احمد جان نویسنده ، میراحمد رضوانی عالم وادیب ،
ملاحمدجان نویسنده و شاعر ، مولوی سیداحمد کوهاتی نویسنده مؤلف ،
میا احمد عالم و شاعر ، نعمان الدین احمد پشاوری مؤلف ، محمدرقیق
شمس الفلك عالم و شاعر ، مشیرالدین کاکاخیل مؤلف ، محمد یوسف
میا مترجم ، حبیب گل میا مؤلف ، وده ها نفر دیگر شاعر و نویسنده
و مؤلف.



تجدد ادبی

بعد از آنکه در سال ۱۳۳۷ قمری استقلال سیاسی افغانستان بواسطه جنگ سوم افغان و انگلیس تامین شد مملکت برای قبول تمدن جدید عالم، حاضر و مدارس و لیسه ها، فاکولته ها، جراید و مطبوعات، موسسات ادبی چون د پستو مرکه، انجمن ادبی پشتو تولنه، انجمن تاریخ فاکولته ادبیات و غیره یکی پی دیگری در افغانستان و انجمن اصلاح افغانه ادبی جرگی ویزم ادب در ولایات شرقی و سرحدی افغانستان بوجود آمده علم و ادب دنیای امروز ولو به پیمانہ خورد تری در زبانهای فارسی و پشتوی افغانستان داخل و روح جدیدی در ادبیات مملکت دمیده شد و دها نفر شاعر، نویسنده، مولف و مترجم نوبه میان آمده و اینک ادبیات افغانستان را قبول و تحمل بحرانات ادبی رو به تکامل میبرند و لی تفصیل و تحریر این فصل جدید ادبیات مملکت و تعدد شعرا، و نویسند ها و ارباب هنر محتاج کتاب مستقلی است که در آینده مطالعه خواهید نمود انشا الله تعالی.

فهرست مآخذ

- ۱- یادداشت های خطی و شخصی مولف
- ۲- کلکسیون هشت سالهء سراج الاخبار
- ۳- کلکسیون های چندین سالهء کابل
- ۴- مجموعهء شش سالهء مجله آریانا.
- ۵- تاریخ ادبیات پشتو، تالیف آقای رشتین
- ۶- دپشتنی میرمنی تالیف آقای بینوا
- ۷- نسخه خطی اکبرنامهء حمید کشمیری
- ۸- محاربهء کابل از طبع قاسم علی
- ۹- نسخهء خطی جنگ نامه
- ۱۰- دواوین شعرا نسخهء خطی و قلمی
- ۱۱- جنگ های اشعار خطی
- ۱۲- تاریخ های چاپی از قبیل سراج التواریخ، تاج التواریخ، تاریخ سلطانی، پادشاهان متاخر افغانستان، گلشن امارت، بحرالفوائد محمد یوسف.
- ۱۳- دیوان اشعار حاجی محمد اسمعیل. سیاه متخلص به گوزک. طبع هرات.

سایر مکتب نشر شده مرکز نشراتی آرش

- ۱- گوشهء از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر
- ۲- سوگواران گرسنه کابل
- ۳- نادرشاه چگونه به قتل رسید ؟
- ۴- دو چهره از امیر عبدالرحمن خان
- ۵- نقشی از سیمای نقاش بزرگ (غلام محمد میمنگی)
- ۶- کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و اشتباهات "رشتیا"
- ۷- چشم در چند کتاب از دریچه قلم
- ۸- چرا کتاب افغانستان در مسیر تاریخ توقیف شد.
- ۹- در امتداد فصل دلتنگی (مجموعه اشعار س- رضاپور)
- ۱۰- شورش عشق (گزیدهء غزلیات شیخ سعد الدین انصاری)
- ۱۱- در دیار غربت (مجموعهء اشعار)
- ۱۲- برنامهء محاسباتی کمپیوتر

ناشر : مرکز نشراتی آرش

کتابخانه آرش : ایستگاه شاهین تاون

یونیورسیتی رود- پشاور- 845134 Tel:

حق چاپ محفوظ ناشر است